

حریفان بیوسه کوش زدیساقتند و کمرین ترغیب برسلوک مسلک خویش بزبان حال قال می نمودند با سعه
 سیدار رقیب آن سبی قدر پند کاغذ رخ بر کس چو گل از باد منهد از حد جوشد نصیحت آن شوخ کرده بزگوشا بر زو سر
 پیش افکند پیش ازین گفتگو چند گاهی بر کوه نم نام برهنی ریکه معجز نامه خردا فرابود و در خلوت برده اسامی هندی از براسه
 موجودات ایشیا بزبانی خاص میداخلع میخواستند و چند گاهی دیوی برهن اگر از جمله معبران مهاجرت بود بر چارپایه
 نشانده و بالا کشیده نزدیک بقصری که آنرا خوانگاه ساخته بودند مطلق داشته از وی اسرار و افسانه های هندی و طریق عبادت
 اصنام و آتش و آفتاب تعظیم کواکب احترام اساطین کفره از برهما و مهادیو و شش و کشن و رام و هلمانی که بودند ایشان
 از بنی نوع انسان موهوم ست که نبودن متیقن بر چند وزر عم باطل بعضی را اله بعضی را ملائکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات
 این دیار شنیده با بنجانب گرا نیند و در زهد بنا سخنده سوخ قدم حاصل شد و قول متامین مذهب ایا و اللتکنا سخ
 فیه قدم سراسیمه درست دانستند و خوشامدیان کلمه گوی در رسایل اقامت بیانات و دلایل بدین مدعا نمودند و
 تحقیق مذاهبت کفار هندی که طوایف نامحسونا معدودند و کتب ایشان در باره وجود این اهل کتاب نیستند فرموده علامه
 آن در مذاق افتاد و در روز بر روز آن شجره همیشه بطهوری آمد و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودینی دهلوی را که
 اکثر از اعیان او را تاج العارین می گفتند و از شاگردان رشید شیخ نمان پانی صاحب شرح لوانج و سایر مصنفاست
 لائق و فایق در علم تصوف و در علم توحید ثانی شیخ ابن عربی بود و در کتاب تربیت الارواح شرح مبسوط نوشته شهابی
 بالاکذشت بالاطلبه تمام شب شطکیات و ترنات اهل تصوف از وی شنیدند و چون چند نفر عقیدت بنوعیه داشت
 وحدت وجود که مقصود مبطله دارند و عاقبت بنوعیه باحت و الحاد می شود و در میان آورد و مسئله ایمان در خون لجه اید علیه
 که در کتاب خصوص حکم مذکور است و ترجیح بر جبر خوف و امثال آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلی و مانع شرعی میباشند
 خاطر نشان ساخته باعث عظیم بر فتور و همن در اعتقاد با حکام شریعت شد و خلوه و کفار را در زار محقق اما دوام خطاب را
 مشتبه و ناشخص گردانیده تا ویلات بعیده در خصوص قرآن و اخبار نبوی صلی الله علیه و سلم آوردند و انسان کامل را
 عبارت از خلقه الزمان داشته و تعمیر از ان بذات اقدس نموده اکثر مین و واجبه لاقبل مکن همانند صفایات را
 در بنیاب میگفتند و سجده برای او تجویز کرده آنرا منبوس نامیند و رعایت ادب با دشاهی را فرض مینماید و مکرر او را
 کعبه مرادات و قبله حاجات و انانیند و بعضی روایات موجود عمل مریدان بعضی شایخ هندی در بنیاب متمسک بودند
 و بعد از آنکه فرود مطلق انسان کامل بر باد شاه عادل ذوی شوکت ذوی شان قرار یافت و همچنین بعضی از شایخ عظام مثل
 شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و مقتدر عصر بود بعضی سخنان بمنیدات مین القصات هندی
 را نقل کرد مثل آنکه خواجه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منظر اسم الهاد است پس منظر اسم المصل است و درین کلمه
 هر دو اسم در تجلی آمد و در منظر در کار بر بنیاسن ملا محمد زید که نیز بران صورت که گذشت بالا رفت طبعن صریح و ناسر
 بیع بر خلفای ثلثه گفته و تکفیر و تفسیق عامه صحابه کبار و تابعین شیخ تابعین سلعت و حکمت صاحبین از متقدمین متاخرین
 رضی الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را محقر و همان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذاهب شیعه همه را ضال و ضلال انانیند
 اختلاف علماء که یکی فعلی را حرام می گفت و دیگری بجایه با آنرا حلال میساخت فلانده انکار گشت و چون از علماء عهد
 خویش هر کدام را با اعتبار جاه و عظمت بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند و کتبهای ایشان را دیده و قیاس غائب

بر شاه کرده سلف را نیز منکر شدند و دانیان مراض ملک او بنج که ایشان را پادشاه و مجتهدی کامل ایشان را که اخیرا
 بجهت رعایت مصلحت وقت تواند کرد و با و شاه هم از حکم و عدول تواند در زید پاپای گویند خلیل آورده و دلایل بر تالیث
 شده گذراننده و حقیقت فخرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقتی چند تینا از
 بخواند و شیخ ابو الفضل ترجمه آن مامور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که مصرعه ای نامی وی ترش و کرسنوب یعنی
 ای آنکه نام جوهریان و بسیار بخش هست و شیخ فیضی مصرعه دوم چنین گفت مصرعه **عَدَّ مَبِجَا فَانْكَ كَلَسُوا اَلْحَيَا**
 و تعریف و جمال ملعون را این ملاعین و اوصاف آنرا در کتابت کبیر النبیین صل الله علیه و سلم علی زعم الدجالین فرود آورده
 و بر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب منظر تمام است و چرخ غل و زراعت میوه و کسبزه از تاثیر اوست و در
 عالم و حیات عالمیان وابسته با و پس لایق عبادت و تعظیم او باشد و روی بجانب طلوع او باید که روزه بجانب غروب
 که روی در غرب دارد و همچنین آتش و آب و سنگ و درخت و سایر منظرها را گارد در سرگین آن نیز و قشق و زار را جلوه داد و حکما
 فضلا مقرب تقوی اوردند که آفتاب نیز عظیم و عطیه بخش تمام مردمی باشد که با او شایان مروج او بند و این حتی با عشت
 تعظیم نور و جلای است که از زمان جلوس هر سال در آن روز جشن میدهند و لباس اموال و نیک کنی از سیارات سبعة
 بر روی کوهی منسوبست ساختند و عایشه آفتاب که مندان تعلیم داده بودند بطریق ورود در شب و وقت طلوع خواندن
 گرفتند و کشتن گاو را که مندان و ان تعظیم میکنند و سرگین آنرا پاک میدهند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب اعوان
 آن میباشند و حکما تا تیدی آوردند که در طب مقرر شده که گوشت گاو و امراض گوناگون آورد و روی انحصار است و پیش
 پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند درین زردشت راجت نمودند و تعظیم آتش را عبادت غنیمت بختند و
 بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند که آتش را با به تمام شیخ ابو الفضل بر روی
 نوک کوه که آتشکده ایشان همیشه بر پا بود و ایم الاوقات چه در شب و چه در روز محل نگاه میداشتند تا باشند که آیا نیست از آت
 خدا و نور لیکت از انوار وی و موم که عبارتست از آتش پرستی بموافقت دحمران را جای بند خود از عنفوان شباب
 درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال بسیت و تخم از جلوس سجد آفتاب و هم سجده آتش علامت میکردند و مقربان
 نیز در وقت افزون شدن شمع و چراغ قیام لازم ساختند در روز عید ششم سنبله برسم اهل هند قشق کشیده بدو تختانه برآمدند و
 ریسمان جوهر در آن کشیدند از دست بر ایمنه تبرک بردست بستند و امر افرا خور حالت مرادید و جوهر در آن روز پیشکش
 مراقت در آن باب نمودند و لایق که عبارتست از لقمه پیچیده بردست بستن در گردن و بر زخم اسلام بر حکمی کار با ب
 ادیان و کورمان کردند آنرا نفس قاطع شمرند و بخلافت که همه احکام آن نام مقول و عادت و داخل آن فقهاء عربان
 جمله منفرد قطع الطرق و اهل سلام ملعون قرار یافتند و بتاوی در باطن استقرار گرفت **يُؤْنَدُ اَوْنٌ لِيَطْفِقُوا اَوْنٌ اَلْمَلَكَةُ**
يَا قَوْمِ هَمِّ وَاللَّهِ مَتَمُّ نُوْبِنٌ وَاوَكْرِمِ الْكَلَامِ فَرُوْنَ و بتدريج کار و بار بجای کشید که هیچ احتیاج بدلیل ابطال انهم نماند و دوام
 که در ابتدای کسوفی در دیوانخانه خاص تقوی باشی ابو الفضل را محالست وی داد میگفت که ما را از هیچ منفین کله است از و و کله
 کی آنکه در احوال همیزان سابق را تفصیل نوشتند چنانچه احوال پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در ضمن وقایع سنوات نوشته اند
 جواب دادم که قصص الانبیا متعدد و خوب است گفت نه آن بسیار مجمل است تفصیل بایستی نوشت گفت تقریب نقادام
 عبدعین قدر زود مفسرین و ارباب تاریخ و بی تحقیق شده باشد و باقی ثبوت رسیده جواب داد که این جواب غیث شود و علم کند

مسیح اهل حرمه نماز که در تذکره الاولیاء و نفحات الانس غیر آن اسم آن مذکور شده اهل بیت خدگناه کرده بودند که در آنجا اول
 نشاءتند یعنی بغایت محل تعجب است و در پنجاهم آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکنند بعد از آن پسندیدم که میل شما
 ازین مذاهبت مشهوره بکدام بیشتر باشد گفت میخواهم که بعضی چند روادی الحاد و سحر میکنند بمطابقه گفتیم که اگر قریب پنج از میان بریدند
 بدست چنانچه گفته اند که برواشت غل شرح بتائید از وی که از گردن زمانه علی زکریا السلام که خنده کرد و کعبت در خون
 باشارت صاحب معالیه مصرعه که یک ضایع قاضی به از هزار گواه در احقا و یات و دلالت باین میزان حوت که صد
 و قاضی و حکیم الملک محمد و الملک باشند در افتاده بحث میکرد و مسیح تامل در کسر عن ایستادن روانی داشت و با و شای
 و خوشی می آمد خنده بدست استخوان میربخشی پیغام فرستادند که چرا با ما دور می آتی جواب بجواب داد که ما تو کم روی ایم و همان طاعت
 که تو کربا و بخان میترس و در اندک فرصت بجان بجان را بقوت مصافحه خود و معاونت پدر و مظلایست خلیفه زمان مسافرت
 بخت بزین فل که همان انداخت چنانچه گذشت و پس یکی از اهل اسلام خیر حکیم ابو الفتح و ملا محمد زوی در بعضی مسائل با او
 مما شانه نمی کرد و چون مقاصد و مطالب دیگر پیش از اند فقیرو خود را بکوشه علت کشیدم مصرعه اذ اعظم المظلوب
 قل للکنا حجب و ابیت فر خواندم تا از نظر اقدام و آینه استثنائی به بگامی کشید تا محمد شد که بدین خوشالم رساناسی
 ول در تک پونشد نکوشد که شد و جز در تو فرو نشاند بکوشد که شد گفتی که بر بنجم از نکوشد کارت و دیدی که نکوشد
 نکوشد که شد و نه خود را قابل رعایت و نه ایشان را لایق خدمت دانستم و سر کبر را ضعیف شدم بیت بیانا تکلف
 به کسب و پیغم که از تو قیام و نه از اسلام و از دورگاه گاهی در صفت فعال گورشش میکردم و نظارتی بودم
 که صحبت بر نیاید موافق نیست مشربها و تا بعد ازین چه وقت در باشدمیت دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر
 صحبت گذاشتم ز تماشایان شدم چون تفصیل این جزئیات و خصوصیات و انتظام این قایع ترتیب بنویس
 و رسدک تحریر از قبیل محالات بود با تقدیر اکتفا نموده شد و پناه بلطفت ایزد تعالی که در همه حال حافظ و معین برده او
 بر آنجا رده الا ان حزب الله هم الغالبون الیئس الله بک ان عتدک دلیری نزد شترن این قضایا
 که از وادی حرم و احتیاط بغایت دور بود کردم و خدای عزوجل گواه است و گفتی یا الله شهیدم اگر مقصود ازین نوشتن
 غیر از رو دین و دلسوزی بر ملت مرحوم اسلام که اتفاقا از روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از خاک نشینان
 ضعیف گشتی باز گرفته چیزی دیگر نبود و نسبت انتهت و حقد و حسد و تعصب بخدایا به یوم سر با اعی هر ضعیف بگما
 تشکر الله لے و وفقت امری الی خالق لے لفلد احسن الله فیما مضی لکن لک یحسن فیما بقی
 و در بندها حکیمی در مختصر آمده گفت که خانه میتوان ساخت که در هر چهار طرف آن آب باشد و در آن حوض زود بخانه
 در آید و آب نفاذ کند این تقریب حوضی نیست که از نیست که و عمق آن سه گز در صحن و در آنجا ساخته و درون آن حجره
 سنگین بر سفت آن حناره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره پلهها گذاشتند و دعوی حکیم چون قرابا و بیات
 و در غ بر آمده که بختی بجای رفت اما حکیم علی کیلانے بعد از هفتده سال در راه بود آنچنان حوضی ساخت و میر حیدر صاحب
 حوض حکیم علی تاریخ بافت و آن حوض تا تمام را از نور سیاه که مبلغ بست کرد و رسید به ساختند و روزی با شیخ محمد
 توانست خود خواست صوفی و ضعی از مردان شیخ ادب بن جوهری که از ناشن نامیج وفات میشود صحبت داشته و
 خوشوقت شده و میان تالیسین و دیگر مغنیان بقرینه بغداد طلبیده او را بر اینها ترجیح داده فرمودند که مجرم زاین

مرض با بیخ منجمه چون از حمل آن عاجز ماندند که زین التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن با دوا خاصه بمیوه پانچ
در مدت سه سال کم و بیش بصرت و غیر مصرت رسانیدند و همچنان ایام از بیخ مبارک تیمم صرت جوانی گرفتند و پیش از آن
زوروت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ بالکلیت ندانند فرمودند اسے ایشان همه تکلفنا را بشناختند
و بیخ منجمه و مینسان تانین و بهار باب غنار از بیخ فرستادند تا تمیض نماید و بیان تا اینمین گفت سنین دوام
که تو جم چینی میثقی میتوانی گفت تا آخر سرود او را با صوت حیوانات تشبیه داده بیخ برادر دودین سال معصوم خان کوکه
میرزا حکیم که جوان مردانه و کارها سے غلطم از و بطور پیوسته بود از میرزا رنجیده ببلار منت رسید و بسبب
پانصد می یافت در ولایت بهار نافذ شد و آنجا با کالاهان که سرداری از افغانان بقوت و شوکت متراز بود
جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور فرمان بهراری دست و غلعت خاصه براسے از فرستادند چنین می گویند
که او حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ را در خواب دید که گویا بیخ خود بر پشت آورده اند و از برکت آن و بیخ بستگی
پشت نداده و نشان پنج بر پشت او بنویز ظاہرست ۶ چه پاک از موج سحرانرا که باشد نوع کشتیان بچک و در ماه شوال سال
مذکور ملاطیب را که سفردول بود از کتیل طلبد و تربیت نموده و اکثر تربیت با ازین قبیلست دیوان صوبه بهار
و حاجی پور و اسے بر کوه کم را بشرح ایضا بخشی و ملا محمدی سر بند می را که سابقا بر داد نویسن اسلم شاه بود امین
و مشیر خان خواجہ سرار صاحب استقام خاصه ساختند و ایشان بمقتضای نسل که لازمہ از ذالست انجارت
نہ خدا را بندہ بودندند باوشاہ را رعیت و تحکات و بدعتها پیدا آورده و دقتنا سے نام تقول ناہنگامہ با کفایت جنال
کرده سپاہی را رنجانیدند و معصوم خان را بزور باسے ساختند چنانچہ عنقریب مذکور شود انشاء اللہ تعالی و بعد ریان
مقصود چوہری میرزا مظفر حسین و پیشکشنا سے راجہ علیخان را از خاندیس آورده گذرانیدند تا بعد از چند گاسبہ کناہ
میرزا رانجشیدند و درین ایام شرف و اما دی مشرف ساخته اورا رعایت فرمودند و درین سال شہباز خان بخشی را باغازینخان
بخشی و شریف خان آنگہ و غیران بر سراناکیکا نافذ گردانیدند و رانادر کو تھیلیر کہ قلعہ مستحکم است در آمد و این افواج فتح نمودند
و آن ولایت را بغارت داوند در انانیشی از قلعہ بدر رفت و بکوہستان و پیرنجاہ برو و درین سال سلطان خواجہ از مکہ منظر
معاودت نموده اسپان سر بی نے ترا و غلامان حبشی و ہایار دیگر نفیس آورده و بصب ارادت و صدارت رسید
و میر حاجی سالخ صد و ہشتاد و شش بنام خواجہ محمد یحیی از بنا بر حضرت خواجہ احرار قدس اللہ روحہ قرار یافت جبار لک
روپہ حوالہ ایشان نموده بتاریخ ماہ شوال این سال از اجیر روانہ مکہ منظر ساختند و شیخ عبدالبنی و مخدوم الملک را
کہ باکہ بگرداختادہ باعث بے اعتقاد می از سلف و خلف و موجب انحراف از دین قوم شدہ بودند اذ انقار منات اقطا
بخلت مکہ کہ ہمراہ این قافلہ اخراج کردند تا در سال آئندہ بمقصد رسیدہ و رنخم کار کہ اعتبار انراست از آلائش حارثی
پاک گشتہ ایمان بسلاست بردند و علم کا ز جو آفر کردہ جو عزیز قوم و تو تاریخ پاکتہ شد و در ایل شہد سب و شانین و
تساہیر رسید کہ خان جہان حاکم بنگالہ فوت کرد فرانسے متمبلہ نوازش اسمعیل قلی خان برادرش نوشتہ منظر خان را کہ
شرف دیوانی یافتہ بود حاکم آن ولایت در ضو بخان را بخشی و حکیم ابو الفتح را صدر و اسے بر داس میراد ہم را شرکت و دیوان عشاہا
کرده از فتح پور نافذ گردانیدند و در نودم سفر امینال فقیر را حق سبحانہ تعالی در سن چلسالگی فرزند می و بسند سے محی الدین نام
طویل اللہ عمرہ ہرزو علما ناغنا و علما منتخبہا کرامت فرمود و مولد او در بیادہ است و درین سال غلامت

که خطاب خانی داشت و دیوانی و مکتوبی و از مهنک با قاضی صدر الدین لاهوری سجاوت کشته و کالت رفت بود آمد و محض
محمد قاسم نایب علی خان حاکم کشمیر و عمران دیار و مشک و قسطاس و شمال و دیگر قسوبات کشمیر پیش آورده و درینو لاکیم
خوش حسام الملک کیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه حدیم المثلث است همراه و کسب ان عا و سخنان و کتب
بیانکه فرستادند و درین ایام سیر نظام نیریز اشهر رخ برسم رسالت از بدجستان آمد و اسپان بدجستی و بعدها س آبدار و
قطارهای اشتریشکیش گذرانید و درین ایام از سبکه طالب جمع ریاست و نبی باریاست و نبوی بودند و تعجبت و گیره را تکلیف
مال الاطیاق سید الشهد شهنید که حضرت ختمی نبی صلی الله علیه وسلم و خلفاے راشدین و بعضی از سلاطین قوی الاقدار
مثل امیر تیمور صاحب قران و میرزا الغ بیگ کورکان و سید هم خود خطبه می خواندند بابر ان طاهر استالعت اطفا رنوده و حقیقت
استعلان در اجتهاد منظور داشته در جمعه غزه حمادی الاول از سال نهصد و هشتاد و هفت در مسجد جامع مستحجور که نزدیک
محل بادشاهی ساخته بودند سباشرا خطیر خطاست گشتند و بیکبارگی حضرتده مبارزه افتادند و تشبیهش تمام این سه بیت شریف
حدود دیگر ان نسیم تمام خوانده از نبر فرود آمدند و امامت را سجاظ محمد این خطیب حکم فرمودند و ابیات این است که
خداوندی که ما را خسروے داد و دل و انا و باروی قوی داد و بعدل و داد ما را از منعمن کرده و سخر عدل از خیال ما برون کرد
بود و نفس زدنم بر تر و تعالی الشانه الله اکبر و درین ایام چون طعن در عقائد اسلام بود مثالی فرحیت شاع بودند بیتی
چند از میندوان و سلیمانان میند و مزاج قدح صرح در نبوت سیکر و ند علمای سوم بیدین رقتیفات الخطبه ترمی آوروند و انقب
توجه کرده القاب بادشاهی می نوشتند و مجال ندا شدند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علی زعم الکذابین میرند و آینه
باعث بدنامی عام گشت و تخم فساد و فتنه در ولایت سر کشیدن گرفت و با وجود این مردم رذل و سفله از خواص و خواص قلماده
ارادت برگردان انداخته خود را مردمی نامیدند و از امید و ترس مردمی شدند و کلمه اتحق بر زبان جاری شدن ممکن نبودند
ایام مظفر خان حاکم بنگال مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تخمهای نامی از قبیل و پارچه که از حد صرافرون باشد پیشکش فرستاد و سی و فیل
از محمد مصوم کابلی نیز منظر گذشت و در جمعه دیگر انماه فقر او تحقیق برادر سیدان چوکان جمع ساخته خود را بخارفتند و قریب یک
لک کس از زن و مرد داخل آن محاطه گشتند و سلطان حواجه صدر و شلیج خان یک یک راز را انعام میدادند و هشتاد کس از
عورات و اطفال در آن روز محشره دست و پای ملاک شدند و از کجی عورات که شوهران ایشان در نکال مرده بودند میانه
سپاز اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادی از جمیع فقر افتاد و حکم کردند که من بعد اندک اندک مردم را محلی و روه باشند
و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم زود بطرف ساختند و بعد درین ایام قطب الدین محمد خان آنکه را اتالیق شانهزاده بزرگ گردانید
مجلس عظیم نهادند و او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لائق منصب خود گذرانید و چنانچه رسم و قاعده می باشد شانهزاده را برود و
برداشتند و طبقاتی زرو حواجه شرف فرمود و در میان الملحی عبداللہ خان اوزبک محبوب مکتوبی محبت انگیز از ماورالنهر آمد و
میرزا فولاد و بیگ لاس را با حواجه خطیب که از آدمی ز آذوقه سجا را او با تحف و هدایا همراه او فرستادند و ختم نامه بریز
بود که به بیت چو بادوست باشم با یکدیگر بود و بحر و بر این از خیر و شر و درین ایام محضری بخدا و مهر محذوم الملک و شیخ
عبد البنی صدر الصدور و قاضی جلال الدین بلتالی که قاضی القضاات بود و صدر جهان منقی کل و شیخ مبارک که اعلم علمای زمان
بود و غار سخنان بدجستی که در علم معقول بی نظیر بود و در باب تفصیل امام عادل مطلقا بر محمد و تحویر ترجیح او روایت مروجه را در سئله
مختلف فنیاد است کردند تا چکیس از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی و چه ظنی نباشد و خودے خود ملزم شوند و سخن

در ان باب باطناب کشید بحث این بود که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر که توان نمود و امام عادل و دانای مصباح ملکی را که مبررات بهتر
از مجتهدینست میرسد که بحسب مقتضای وقت و اقتضای زمان ستمه مختلف نیز از اصناف فریاد تا بالاخره بعضی بطوع و بعضی بکراهه بران تذکره
مهر با گردند و صورت آن بحسب نقل نموده می شود و مقصود از تشدید این میانی و تمهید این معانی آنکه چون مهندستان
عن احمد بن ابی حنیفه میسرت معدلت سلطانی و ترتیب جهان بنا بر فرنگز است و طمان و و آثر عدل و احسان شده طوائف امام
از خواص و عوام خصوصاً علمای عرفان شعار و فضلاء و قائلان آثار که با و این با دین سجات و سنا کمان مسالک او تو العلم درجات
اند از صعب و محم و بدین دیا رهناده توطن اختیار نمودند جمهور علماء فحول که بحسب فروع و اصول و حاوی معقول و منقول اند
و بدین و دیانت که صیانت اقتضای دارد بعد از تدریس و اسف و تامل کانی در خواص معانی آنکه کرسید الطیغوا الله
و اطیغوا الرسول و اولی الامر منکم و احادیث صحیح این احب الناس الی الله یومض القیامه امام عادل من

یطیع الامیر فقد اطاعه من لیس الامیر فقد عصاه و غیر ذلک من الشواهد الحقایق الدلائل
القلیبه قرار داده حکم نمودند که مرتبه سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است و حضرت سلطان الاسلام گفت الانام امریه است
طل الله علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی خلد الله ملكه ابد اعدل و اعقل و اعلم بالله انما امریه است
در مسائل دین که بین مجتهدین مختلف میباشد بنظیر ثابت و فکر صائب خود یک جانب را از اختلافات سمیت تسهیل است
خی آدم و صلحی انتظام عالم اختیار نموده با سنجانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و استماع آن بجموم بر ایا و کافه رعایا
لازم و مستم است و انصافاً اگر موجب رای صواب غای خود حکمی را از احکام قرار دهند که مخالف نفسی نباشد و سبب
ترتیب عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و مستم است و مخالف آن موجب سخط اخروی و خسران دینی
و دنیویست و این سطور صدق و نور حسته تعد و اظهار الاجرای حقوق الاسلام بمحض علماء دین و فقهای مهتدین تحریر یافت
و کان ذلک فی شهر ربیع الثانی سنه ۹۸۴ و شامین و شمس و مسوده آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکه نوشتمند و شیخ مبارک
بطوع در ذیل آن نوشت که این امر است که من بجان و دل خوانان و از سالها با منتظران بودم و بعد از آنکه فتوی بابت آورد
راه اجتهاد و مفتوح گشت و عقلیت امام متحقق شد و معارضی نماید و تحلیل و تحریم موقوف گشت و اعقلیت امام بحسب شرح شد
اسلام را تقلید ناسیدند و حال شیخ ابو الفضل یعنی چون حال حیرت شاعر عمیق بود که از بس ایندک انوار النهران بار و
مزاج گشت بیخیم ایشان کینه مومنان عراق بار شده راه سیرا بهیه اختیار کرد و اخذتت النار علی العار
باب او درست نشست و در شاتر و هم ماه حب امینال بحانب اجیر روان شدند و بعد آن تا الیوم چهاره سال باشد
که عطفه عنانی بانظرف واقع شده و بیت و پنجم شعبان از پنجه و بی اجیر پیاده شده مشرف زیارت دریا نند و عقلا خنده زان
می گفتند که عجب کل العجب انکبا خواجه اجیر سنا پنجه اعتماد باصل الاصول که در میر گوشه سپید هزاران هزار و سه
کامل کس چون خواجه قدس اندر سره الغر از گوشه دامن او بر خاسته اندامه انکار قطع بر پری نهفتی
و پودر کشته ناز و سوخت دیده زحیرت که انچه بواجبی است درین چین گل بخار کس نحمد آرس و حیران
مصطفوی با شرار بولبی است و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد البنی خلق را خلق قران توغل در استخار
ذمی و تشکیک در نیوات و امامات استخار کردند و بوجود جن ملک و سایر معنیات و معجزات و کرامات انکار صریح آورد
تواتر قرآن و ثبوت کلامیت آن و بقا روح بعد از انحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق متناخ

حال شمرند و امثال این ابیات را تمسک می آورند و معنوی از حقیقت بدست کوری چند معنی مانند کشته کوری چند کور پالس
 سخن نیکوید کج سرفرازان کسے پیجوید کج ایضا مشراد عید آمد و کار بانگو خواهد کرد کج چون روی عروس است سلتی
 می ناب و سپه خواهد کرد کج چون چون خسروس کج افشار نماز و پوز منهد و بند کج یکبار دیگر کج از اردون این جشن
 فرو خواهد کرد * افسوس افسوس من فرار دادند که بر کله لاله الا الله اکبر خلیفه الله جلانیه تکلیف نمایند نمایند غایتش از
 تصور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن چند کسی گفتند و در دست منکاست تاریخ یافته شد و درین باب ترک تقلید و بن بستین
 قطب الدین محمد خان و شهباز خان و امثال ایشان را ترغیب دادند و ایشان امتناع آوردند و قطب الدین خان شخصت با شهباز
 ولایت دیگر چون نمود کار و دم نو میر ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همین دین دارند خواهد تقسیمی می باشد خواه از روی
 و تعرض فرمودند که تو برای خاطر خود کار و دم غایبان از جانب او این درستی می کنی و جایی از برای خود می کنی که از اینجا بر روی پیدا
 کرده تا اعتبار پایی همانجا برو و شهباز خان تیر تیر و تند درین وادی در آمده بر یک جمنی را که طعن صریح در دین میکرد و شکم
 صریح داده گفت که اسے کافر ملعون حالات تو هم زمین سخنان بگو می نماز عیده تو می توانم بر آمد و کار بهیز که کشید و شهباز خان
 بنحصر و در بگوین بطریق اجمال فرمودند که میفرمایم که گفتش بر پنجاست بر دهنهای شما بزنند و در همین آیام ترسون محمد خان
 حاکم بین از بگوات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر عرس شیخ عبد الباقی
 منصوب گردانیده بودند نیز اربابان اید را تا صدی از نظر می گذرانید و اکثر زمین انبارا پریدند و از گاو خدومی گفتند
 اندکے میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان کار و عیال و در مشایخ شهر با ابتقا و ذمیرندان بیج طالع چون آدمی از او گان
 و ملا قابل مانند مختلف من بس خود مختلف اضاعوا الصلوات و اتسبوا الشهوات و مدارس
 و مساجد مدرس اکثری جبار وطن شدند و اولاد قابل ایشان که ماند بر و بر با جگری نام آوردند و مدارس از حد اینچنان بود
 خالی کج که ماه روزه ز منوره خانه شمار کج بر نهخته لوح ادب از بی نزد کج کنند مصحف قاری گرد بود قمار کج و درستی
 بسیار حکم الملک از جهت مخالفت او با شیخ ابوالفضل که او را فضله می گفت نموده عاقبت الام حکم اخراج بجانب کج فرمودند
 و در راه مبارک رمضان این سال قاضی علی مذکور فقیر را هرگز از خدمت باز مانده خود را بر عرس خود از جمله نشان ساختند
 و دم در بلده و اجیر از نظر گذرانید و هزار بیک مدد معاش را که ضلع گشتند روزگار است نشاوانید و بدرگاه حکام درگاه و بیک
 روی تا کنی تنگ چند حاصل کج فرمودند که پذیرم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کج کجی بشرط خدمت فرمودند که بپر سید
 که کج نصفی داشت که از خدمت ماند غازی خان بدشتی و در بدیه گفت که ضعیف طالع داشت و هر کدام از مقربان بجهت حق انابت
 سابق که دوران آیام بانا بر طرت شده بود سفارشها نمودند شهباز خان بخشی گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند
 در ناسکے را خدمت بزور نمی فرمایم اگر او عیہ خدمت ندارد زمین او بنا صنف باشد فی الحاق تسلیم کردم و این معنی بسیار
 از آن آمد و روسے بر نامشند و چون قاضی علی مکرر عرض رسانید که در حق او چه حکم می شود عبد از مبالغه فرمودند کج شیخ عبد الباقی
 یک هنوز در اردو بود پیر شدند که او بشرط خدمت استحقاق بقد ز زمین داشت شیخ بدست مولانا العدا و امرو به مرحوم
 بیام فرستاد که چون عیال دست و جرح هم شنیده می شود که دارد تا هم این قدر که فرموده اند بهشتند یا بخصد نکه تجویز می کردم
 بقتدیان این عسر من مناسب ندیدند و در مبالغه بر التزام خدمت کردند خواهی نخواهی باز بدام انستادم و هم
 درغ زیرک چون بدام امتد تحمل بایش * و این همه به تقریب قبول ما نمودن مانع بود که باز با کج

حکم بان فرمودند و بزبان حال و مقال همین می گفتم بیت شادوم که یک سوارند ام پیاوه ام فارغ رقیه شام و
شاهزاده هم و در نسیال هم فاد هم خریه که حاصل آن بچند کرد و بر سر سید بر طرف ساختند و فرامین در تا کید این امر صادق
شد و سید نسیال محمد مصوم خان اسپرین الدین احمد خان فرخجودی که حکومت جوینورد داشت بدرگاه آمد و با وزارت
جوینورد یافت و ملا محمد یزدی را بقاضی القضاة استخار مقرر ساختند و حکومت و پلی بحسب علیخان اسپرین خلیفه تفویض یافت
و ملا محمد یزدی بصوبه جوینورد رفته فتوی بوجوب خروج یعنی بر باد شاه داد تا محمد مصوم کالی و محمد مصوم خان فرخجودی و سایر
مغز الملک و نیابتخان و عرب بهادر و دیگران تنگنا کشید هر جا هر جا چنانکه مذکور شود جنگهای عظیم کردند و آیمه میگفتند که بادشا
دز زمین مدد معاش ما و خدای عزوجل در ملک او داخل نمود اهرم قوسه عاقبت متر سعادت که پیشتر و خاسه خطاب
دارد وقتی که نزد مصومخان جوینوردی رفته بارگشت حقیقت فتوای ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر مغز الملک ملا محمد را بتفر
از جوینورد طلبیدند چون بفرودزایا که برده کرده بی اگر هبت رسیدند علمی فرستادند که سوارانرا ایشان جدا ساخته و هر دو را یکشته
نشاند و آراب چون گذرانیده بجانب گوالیار برزند و متعاقب علمی دیگر میرسد که اینها را صنایع سازند و موکلان در کشتی
دیگر کشته می نشانند آخر در قرآب بلاخان می گویند تا کشتی عمر این هر دو را در گرداب فنا غرق مینسازند و بعد از چند
روزی قاضی یعقوب از بنگاله میرسد و او را هم متعاقب ایشان میفرستند و یکان یکان را از ملایان که از دو تو ستم اخلاص
داشتند در پناهخانه عدم میفرستند و ندو علیا که سوار جالای دطن ساخته هر کدام را چون سلک منثور ایمیم که هستند از آنجمله
قاضی صدر الدین لاهوری بود که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود و بقضای مروج از کجرات و ملا عبدالشکور گول دار القضا
جوینورد و ملا محمد مصوم را بهار زمانه در گذراندند شیخ شمس الموده جلا و وطن کردند و صدارت انصویه بدو تفویض یافت برقیاس
هر کدام در غربت مقضی المرام شدند اما شیخ نجین الدین نیره مولانا معین واعظ مشهور را بجهت کم سن و اطلاق اسم
شیخی بر داند ملایان که مقلد محض شیخین نا و دو خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی ساخته و معرض نشده در لاهور ماندند
تا آنکه در سنه هجری ۱۰۰۰ و در کجرات و حاجی ابراهیم سرسندی را صدر کجرات ساخته فرستادند و او ذخیره وزیر پیا
بر شوت از ایمه گرفت و زر فراوان جمع کرد و اگر نمند اندند و معاش را با زیافت مینمود و اینی بعرض رسید و اعظمین
بدکن هم دامت تا بهت یعنی از آنجا طلبیده حکم ملوک سپردند و در مجالس شهبامی طلبیدند و رساله
مشتمل بر غوغ از بزرگان دین خوشامخیال کرده گذرانید و آن جعل و لباس ظاهر شد حاصل آنکه عبارتی
حاصل از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی که در کرم خورده بجا محمول نوشت که صاحب زمان زمان لسان
خواهد دانست و ریش تراش خواهد بود و صفی چند که در خلیفه الزمان بود درج کرد و با وی بر عنایت آمده در سلک پادشاهان
پایه قرب و آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله که از کتب ملا ابوسعید بدرا زاده میان مان پانی است حدیثی
موضوع گذرانیده بودند که پسر صحابی پیشش در نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند
بود چون بشاه شیخ ابو الفضل حکیم ابوالفتح شهبای دلیرانه میگردد و پله های نمود و بقلعه رشتت بهر فرستادند تا مرد
و جبهه او را بعد از انداختن با آن قلعو یافتند که با بارهای طولانی بسته بود و شهرت جنان یافت که جو را از بالا قطع
می انداخت و این واقعه در کتب متعدد و در چهار رو نمود مشعش فامشیدنا من الدنيا کجیات که در دو مس
و اکتفا بلا دارگان که لغین با کلامش علمی که مردم خوانده بودند وبال و سبب زوال ایشان شد و

علماء مشايخ معتدلات اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند و دعوت و سعادت و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
 نوره تسلیم و تعظیم فرموده صحبت باه در خلوت یا جلوت داشته بمقتضای رای خویش قدری زمین مقرر میداشتند و هر کسی را که
 میداشتند که مرید میگردد یا مجلس سماع یا نوعی قلابی دارد آثر او کان نامیده یا در قلاب می کشیدند یا اخراج بجاناب بنگاله دیگر
 این معرکه پیوسته در گرو بود پیران معتمد و شیخان فانی هر چه متر از دیگران بودند و تفصیل این بطویل دارد بنابراین فرامین صوفیه
 صاحب سماع و اهل ذوق بمقید با مضامین استوفیان بند و شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلا و دطن یافته در بو شیانها خریدند
 و وضع منقلب گشت مستنوی چنان قحط سالی شد اندر دمشق به که یاران فراموشش کردند عشق به چنان آسمان برین
 شد بجیل به که لب تر نکرند زرع و تخمیل به و الحق آن مجالس خنک و آن حالت های افسرده و آن حرکات شست
 و آن تکلفات پیراه و الصوفیان مراهی تا بر خورد از اکثری قابل همین بودند که برافستند آن نه صوفیگری
 و آزاد لیست به بلکه کسیدی کبری و قواد لیست به دزدی و راهزنی بهتر ازین به کفن از مرده کنی بهتر ازین
 هر چند می خواهم که این عجاله پاره معنی تاریخی رسم داشته باشد قلم از دست بی اختیار سحر جانب
 دیگر و طسرح و وضع جدید زمانه و سخن آن ندیب و ملت نو که سوخته آنم سپرد و اخلاق کا فوراً از آشتت
 و ان لم اشأتم علی فاکتب کش میکنی بجان خاوند سپرد و کاشکی ازین خلاص می یافتیم اما چکنم که شعر
 و هب کدین یعیاش فی اکتافهم بلوقیت فی خلعت کجلد الا جرب به قطعه خطابی با فلک کردم که از تیغ جفا گشتی به
 شهن مجلس آرای و جوان مردان پر یک را به زمام حل و عقد خود نهادی در کف توخی به که از روی کردم باشد بر ایشان
 شرف سگ را به همان در گوش جانم گفت فارغ باش و خوش میزی به که سببست بر کند ایام شروه روز یک یک
 راه و درین سال مظفر خان به بنگاله رفته و معاملات سختگیری بنیاد کرده و امر او آنحد و در امتا ذی و منتظر است سخن
 گرفت و جاگیر اکثری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلی بطرز دربار و محاسبات برسم کند و در میان آورد و مضمومی مشهور
 و حساب جهان سخت گیری که هر سخت گیری شود سخت میره با سان گذاری می میکند از که آسان زید مرد اسان به و بابا خان
 قاقشال و خالد بجان که از اعیان و اساطین بودند هر چند استغناء داغ و التماس بمقرر داشتند جاگیر نمودند طرفی نیست و بجهت
 باز یافت زر جاگیری که بیدار و محلی گرفته بود خالد بجان را مقید ساخت و کف پائی فرمود اتفاقاً در همان ایام خرفانی بنام او
 رفت باین مضمون که روشن میگنای تو که میرزا محمد حکیم را که از کابل به بنگاله رفت بسیار است برساند مظفر خان او را از میان
 قاقشالان بر آورده و بابا خان را سخنان درشت گفته او فرمان نموده بر سر دیوان گردن روشن بیک زدن فرمود و همه
 سپاهیان آنها از معاینه این حال بر خود لرزیده با اتفاق سر با تراشیده و طایفه های مغولی پوشیده اطهار کلمه عصیان
 نمودند و در شکر گو که بیای قه نیم انزل الله نوتی می گفتند جمع شده اموال مظفر خان را بر جا که یافتند بغارت بردند و
 مظفر خان کشتیهای بسیار جمع کرده حلیم ابوالفتح و تبرد اسس را فرمود تا با فواج خویش در برابر قاقشالان فرستند و
 معلوم است که از حکیم ابوالفتح که یار نیم بودند رزم و از تبرد اسس بنودی نویسنده برین قیاس چه آثار جلالت بطور رسیده
 باشد و مظفر خان فرمان استمال شمال جمله قاقشالان و نقره جاگیر ایشان که در این ایام رفته بود و بقاقشالان
 فرستاده پیغام دادند که رضویا و تبرد اسس را فرستند تا خاطر جمع دارند و نام برده بار با مسیر ابوالفتح سپهر رسید رفیع الدین محمد
 روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار میار به گریتر ساختند و درین اثنا لطیب و رای بر که نیم بخشش که جایگیر معصوم خان کالی و

و عرب بهادری و سائر امرای بهار را بیک قلم تغییر داده بنیاد بدسلوکی کرده و تخریب و تکیه بر پیش از اندازده پیش آورده ایشانرا نیز در طبع
ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جو ساگذشته جنگ معصومخان رفتند و عرب بهادر قافل بر سر رسیده رای بر کوه تمام
قتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال سبیل در سایل بجز ما نفاق باباخان قاقشال کلمی شتافتند و از جانب
مظفرخان خواجہ شمس الدین محمد خوانی که حال دیوان کل است در کرمی سدر راه برایشان گرفت و معصومخان جنگ غالب
بقاقتالان کی شده و از آب گنگ گذشته بر منظر خان آمد مظفرخان در قلعه مانده که چارویار گفته پیش نموده بود متحصن
و وزیر خان جمیل بیک که از امرای قدیم خدمت بود با نفاق خان محمد خان بسو و دیگر سپاهیان بخالغان درآمدند حکیم
ابوالفتح و خواجہ شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر ساختند و این هر دو سردار برای نبرد اس بنوعی از حبس خلاصی یافته مدتی
زمینداران خود را حاجی پور رسانیدند حکیم نوزالدین فراری در آن قرأت از عالم درگذشت و قاقشالان و معصومخان مظفرخان
را بقول و عهد از قلعه مانده بر آورده بعد از انواع عقوبت با عالم فرستادند و اموال و اشیاء او را مریه استظهار
خود ساخته جمعیت تمام گرفتند و تمام ولایت بنگال و بهار را متصرف شده جمعیت سوار و پیاده بسیار رسانیدند
و میرزا شرف الدین حسین را که از بنده قاسم علیخان بقال حاکم کالمی به بنگال فرستاده بودند از قید بر آورده بسردار بیک
برداشتند و قتل عظیم قایم شد و راجه تو در مل با صادق محمد خان ترسون محمد خان سدر امرای قلعہ مانده این فساد و ارتجوب
نا فرگشتند و محب علیخان حاکم ریتاس و محمد معصومخان فرخودی حاکم جنوری دیگر جاگیر داران نواحی بنگال راجه نقین یافته و هنوز در راه
بودند که شاهنم خان بطار یا سعید خان بدشتی جنگ کرده او را بقتل رسانیدند معصومخان جو پوری سه هزار سوار کاراکر مودع
و کمل بنظر راجه در آورده اما اگر خروج از حرکات و سکنات او ظاهر بود و راجه یعنی افضید او را با انواع تسله میداد و حقیقت
حال نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصومخان کالمی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و با نصید
و کشتی فراوان و توپخانه آراسته در نواحی قصبه منگیر قصد محاربه و مقاتله نمودند و راجه از مرزا اعتمادی لشکر که همه واقعه طلب
بودند مصلحت جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر متحصن گشته هر روز جدل داشت و درین لشکر عسرت بسیار روی نمودن
حسین بن الدین کبیر خویش شهبانخان یک لک روپیه بذاک چوکی از راه آب برده راجه رسانید تا مدتی چندی نور شد
و همین طور یک لک روپیه در سر بر چند روزی گاهی بست دریاخان آبدار و گاهی سرد و گاهی پسر سینه به گویا انداختن میفرستادند
و خبر توالی بر رسید و از جمله ذاک چوکیان قاضی زاده صاحب حسن ناقص عقل عبدالحی خواص پسر قاضی صدر الدین سنبلی که او نیز از خطا
در مذمت ملت میگفت و امرش شده کشتی عمر او در غرقاب بلا رفت درین هنگام همایون قرظی پسر شاه قرظی مشهور که او را همایون قاقشال
خطاب داده بودند و در وقت گفتگوی مسلمانها جدید تکلیف و امتحان مردم در همه اعمالات هول انگیز داده بود و با نفاق ترخان
و روانه از لشکر راجه گریخته بخالغان پوست افتادند و ایام محاصره باباخان قاقشال از بهار محبت مشرف بر موت گشتند
چهار کبیر معصومخان قاقشال که کرمین انجام بود و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف باباخان اراوه
رفتن نمود و جمعیت انجام از هم گسست و معصومخان کالمی بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر از انجام با ملقا
رفت تا پخته را متصرف شود و طرزانه بادشاهی ابدست آورد و بهار خان خاص حیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه
پخته متحصن شد و راجه تو در مل معصومخان فرخودی را با همی بلوک بهار خان فرستاد و عرب چون تاب مقاومت
انجام نداشت خود را بنگال پستی که زمیندار مشهور است کشید راجه و صادق خان با بقیه امرای قصد اتصال معصومخان کالمی متوجه

او شیخون آورد اتفاقاً بر منزل صادق خان ریخت و در آن شب تاریک یک نام سرداری بزرگ که با تهمان
 ترکیب یافته بقراوسه لغتین شده بود کشته شده و التهمان بدر رفت و صادق خان ثبات قدم و زبردت معصوم خان
 حسب الامکان جنگ مروانته کرد و چون دید که کاری نکشود مانده روان شد و در آن او نکای وسیع قزاق می گشت تا آخر
 سنا ه یغیسی خان زمیندار او دلیس برود که درینولاد و صد و پنجاه میل و سایر تحت و بدایای نفیس بمقدار چهار لک روپیه و طلا آلات
 و اگر دفاش دیار چه غیر مکرر دست سیدخان منول بدرگاه فرستاد و تا الحال بهاتجاست و الضو بتا گری بتصرف افواج
 بادشاهی در آمد و درین ایام شیخ التهمان و پسرش قایم خان را که از بل نمنه مقرری بود جوان ظریف و نازک و دیدر و کثیر پرو
 بحیب طلب از سارنگیون تهوره فخرپور شده بودند و لوگران ایشان بچند بدسلوکه و بد معاظلی و بد عهدی در زوالت که لازمه
 سردار عهد شده قتل رسانیده متفرق شدند میگویند که روزی سایلی از شجاعتان و دیگر خوانین که بدر بار شسته بودند چرخه
 طلبید او بعد از کتاج بسیار جواب داد که با پاپیل خیرات ترا داخل بر آورد و انساخته اند بعد از یواقیه شریعتان اگر را
 بالوه بجای او نامزد کرده و بمنزل او رفته و همانی عظیم گرفته بد انصوب روانه ساختند و درینسال خان عظم را که از مدته تا نظر
 بود از اگر طلبیده و نوازش نموده با پنجاه سوار حکومت کنگاله نام زد گردانیدند و شهباز خان را از ولایت کرانا طلبیده تا فوج
 آراسته بگویم خان عظم تعیین کردند تا بسره حاجی پور رسیده و جنگل کجیتی را بریده عرب بهادر را از آنجا بر آورد و درینسال
 حکیم الملک گیلانی را از جمله اموال افغان در مذیب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه در وجه انعام مستحقان از شرفا
 و نصفا بجانب بکه معظمه چنانچه گذشت روانه گردانیدند و تا آخر ما تاجا ماند از سرگرمی توخی جنیم آسمان نیتیم زمینیم
 و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بچی سپرد و درینسال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هر کدام صحبت
 خاص داشته تحقیق چیرهای نمودند و اکثری خوشامدی و طالب بیکه چند که خاک بر سر آن باد و چای پوسی و تملق و لعنه
 ظاهر شد و مقصود اصلی اظهار حارق بود آن خود نصیب احد است ماندا اطلاق از ترک و تجرید و توکل و استغنا و علو
 سمت اینهم بر وجه کمال از همه سلوب دیدند از نیم بدگمانی بجای دیگر برایت کرد و رباعی پوشیده مر قعداین خامی چند
 بگرفته بطامات الف لامی چند تا رفته ره صدق و صفا گامی چند بد نام گننده نگو نامی چند از جمله شیخ
 حائیده خلیفه عظم شیخ عبدالغفر نساکن قصبه سیوه نهه بحسب حکم در عبا و تخانه فرود آمد و نماز معکوس نمودن مفروضت گرفت
 و حکم کرد که فلان حرم سپر خوانید اتفاقاً در حرزاد و حرکات باز اظهار ساخت و همچنین سیداشم فرور آبادی بصدر علی
 آن دکانی داکرد و با حث بی اعتقادی از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ منتهی افغان کاسی را از پنجاب طلبیدند
 بمقتضای امثال پیاده همراه قاصدان از خانقاه روان شدند تا محفه او را از دنبال آوردند و در فخر نجان
 شیخ جمال بختیار فرود آمده پیغام داد که دیدن من بیسح بادشاهی مبارک نیامده است و او را نادیده زود و نصحت دادند
 و همچنین شیخ الهدیه خیر آبادی که با دویه فقر بقدم توکل و تجرید پیوده از بادشاه بیسح زمین قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت
 بایسرخویش شیخ ابو الفتح که فقیر و آخر عهد سلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوی علامی استادی میان حاکم سنبل
 حثه است و پیش ایشان ارشاد قاضی و حاکم شیخ خواند و حالاً قایم مقام بدست هم در علم و هم در معاطله و هم در حال
 مشار الیه است بدرگاه بحسب طلب آمد و او را استاده باعزاز دیدند و چون پرسشی بگفت اشارت بسامعه نمود کرد
 که سخن بلندی شنوم و معذوره داشته در فرود واع نمودند و درینسال اسافل و اراذل علمهای جاہل تعاصد

بلائی باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمانی که رفع خلافت و اختلاف بهفتاد و دو دولت از مسلم و هند و
 باشد حضرت اندو شریف از رسائل محمود بسجانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باینکه در سال هفتاد و نود و دو برادرانده باطل
 شخصی خواهد بود و هم تعمیر از صاحب دین حق تشبیه کرده که بحجاب حمل نمید و نود و دست و خواجہ مولانا شیرازی بلخ حضرت
 دان از آنکه بظن سال بعضی از شرفا آورد و در بنیاب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپر
 شد و حالاً وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و اشغال این خرافات تشبیه نیز از امیرالمؤمنین
 علی رضی اللہ عنہ نقل کرده بعضی این باعی میخوانند که حکیم صاحب خسرو و غیره منسوب است ریاستی در نه صد و هشتاد و نه از حکم قضا
 آیند که کاکب از جوانب یکجا در سال اسد و اسد و اسد از پرده برون خندان شیر خدا و اینهمه باعث دعوت
 نبوت بشد اما بلفظ نبوت بلکه عبارت آخر و برینولا عرض داشتند را چه بود بل رسید که با این زمان با نوع مدارا و اناسا
 معصوم خان فرخودی را همراه دارد اما خواجہ شده منصور دیوان زبانی بسیار رود و از برسون محمد خان طلبید است و بنده
 دو حد فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بسیار بداند درین وقت تا آنکه این او اما باعث تفرقه لشکری شو و چون سختگی
 شاه منصور بار با برهن رسیده بود او را بیدخل ساخته چند وزی از برای مصلحت بشاه قلیخان محرم سپردند و بجای او وزیر خان
 برادر اصفت خان هر دی را دیوان کل رسانند و قاضی علی بغدادی دلازار منجوس منگوس بوم شکل هر دو در البر و اخلق بر
 معین او اعتبار کردند تا با اتفاق هبات را فیصل دهند سبحان اللہ آنچه ترکیب مناسب است و درین ایام آدمی بگوش
 بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و با وجود آن هر چه می گفتندی شنید و جای گوشهای او قلع صفت بود و در
 سال در پی تحقیق این امر شد بد که نقلی شهر خواره چند را در گوشه دراز آبادی در محلی نگاہ داشت چنانچه هیچ آوازی نشنوند
 و ایهای مودب باید برایشان نگماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بنیم که مقتضای این حدیث مشهور که کل هو کو دلو کل
 علی الفطره اینها بکدام دین و مذہب ملحق میشوند و تحت از همه چه کلمه میگوشد بنا بر آن تخمینا بیست طفل رضیع را از
 والدین جدا کرده پذیرتسللی داده و در محله خالی داشته از آنکس محل نامیدند و بعد از سه چهار سال همه گنگ بر آمدند و هم
 تشبیه راست آمد و اکثری در انجا رضیع مادر خاک شدند مشغولی ما درم خاکست و من طفل رضیع میل طلبان نیست
 بر ما و بدیع و زود ما شد کار مید نظر ان در کنار ما در اتم مست خواب و در بنیال شاہزاده دانیال را با شیخ شخصی
 که نسبت انجودی داشت و شیخ جمال بختیار و محبی از نزدیکان ابامیر فرستادند و مبلغ بیست و پنج از او بیست فقرای
 اند بار دادند و در بنیال را به تودر مل و سائر امرای بادشاهی بکمال در حاجی پور گذرانیدند و معصوم خان فرخودی که دلی
 پرشیت بیخصت امراد در جو پور آمده یعنی در زبد و پیشرو خان حرف مترسولت که دارد و فرشته شانه باشد فرمانی مشتبه و لاسا
 او برود و جو پور برسون محمد خان داده معصوم خان فرخودی مقرر شد و او سخنان پریشان مجنطانه گفته داد و در کناره ولایت
 دانسته با سجا رفت و در پی استعداد جنگ بود و در این ولایت مترسعا و بد بار آمد و احوال خوانین انصوب را گفت قصد فتوی
 دادن محمد یزدی بر خروج و بخی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب محمد یزدی و میر مغر الملک چنانچه گذشت و بعد برین ایام بنیال
 پسر باشم خان نیشاپوری که وقت توجہ پیشه رعایت یافته در جوسی و پیاک که جا گیر بود و خروج کرد و بر سر کزه که از جانب
 احمیق کتلیخان الیاسخان نام افغانی که بر انجا حاکم بود رفته الیاسخان را در جنگ کشت و طلبه را محصر داشته شروع در
 نسیب و تاملج دلایت نمود و هم میل قلیخان وزیر خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرای بر سر نیابت خان

نامزد کرده شاه ملیخان محرم و پیر بر باد و فرود کشی برای دلا ساسی معصوم خان فرمودی روانه اووه گردانیدند و بعد از صحبت
 وزیر خان خواجه شاه منصور از قید بر آورده بانبر والی منصوب ساختند و نیابت خان با استیلا حرا این لشکر از کوه بجانب قصبه
 گشت از توابع ولایت چینه روانه گردیدند اما از اناب گذشته خود را بر سرعت باورسایندند و اوها از گشته بحرب پیش آمدند
 با چندین امرای آنچنان جنگ ترو کرد که فوق آن تصور نباشد و اولی روز بر سر ساخته شیخ جمال را در میدان از اسب
 زمین آورد و باز خلاص کشید بالاخره بهر میت یافته در او و سپس معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز در وقت از شهباز خان
 شکست یافته پناه با آورد و شهباز خان بتعاقب عرب اولاً بچونپور و از آنجا آورده آمد معصوم خان که سامان جنگ بهشت
 داشت که بطریق مبارکه یکبار با و شاه ایوان و توان مقابله میتوانست نمود و سی چیل علم و طوغ و نقاره در دست گرد بود
 یراق دیگر بهقیاس بمجاریه شهباز خان مشتافته در طرفه لعیین برو غالب آمد و شهباز خان بگریز چیل کرده راه فرار چیل
 کرده بچونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که پیران فارس کشید شهباز خان بود در جنگی مخفی مانده و وقتی که افواج معصوم
 در پی قارت پریشان شده بودند او را با کم کس دیده و قاپو یافته جمله برد آورده شکست داد چون این شهباز خان
 رسید بهمان پای که رفته بود بر حمت تمام روز دیگر خود را بفرج ترسون محمد خان رسانید و جمعیت کرده باز بر سر معصوم خان
 رفت و در سواد شهر آورده جنگی عظیم روی نمود و معصوم خان در نیرت بهر میت یافته بعد و شکست و ما در خواهر کوچ و پسر مال
 و اسباب شوکت و کنت او همه کفایت شد خود فرار نمود و پاره ام از لجام شناخته بجانب کوه سولک بدر رفت
 و این واقعه در ذی حجه سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین است و دست داد و درین ایام ساز از غمخون را که از عجاتی مخلوق استت و حاج
 صیب الله از فرنگستان آورده بود مردم نمودند و آن مانند صدوقی بزرگ بقداومی بود و فرنگی اندرون نشسته تا با
 آنرا مینواخت و ددی دیگر از بیرون بیخ بر طایس و غیر از انگشت میزدند و شعبهای مختلف آنان برخواست و از بسکه
 مخلوط بودند فرنگیان هر دم بزرگ سیخ و زر بر می آمدند و از حالی بحالی میرفتند و اهل مجلس از آن عجوبه حیران ماندند و
 تعریفش بوجصف راست نمی آید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو زمان عقل ناس فرجه او کسیت نام بادشاه
 نبرد که بادشاهان سستی اند هر کدام معتقد خویش را می گفتند حکیم تمام گفت عقل ناس خود را میلدنم و شیخ ابو الفضل پسر خود را
 گفت بر بنقیاس درین ایام اخلاص با صاحبیت چهار مرتبه اقرار یافت که ترکبال جان فاموشین باشد هر کس پسر خود را در راه بر
 یکی دارد و یکی دارد و همه خود را می رخص در گاه گرفتند و در محرم سنه ۹۸۸ ثمانین و ثمانین خیر رسید که میرزا محمد حکیم از روی
 طلب معصومین با قوامی فرید و خان که خال وی بود اما خال سفید متوجه نشویند و ستان گردید و شادمان نام نوگری را
 اناب نیلاب گذراننده مانسنگه ولد بهکوانداس بر سر شادمان رفت و او را عقل رسانیدند از استیلا حرا این خبر میرزا اناب که ششم
 در سواد رسید پورا آمد بنا بر آن هشتاد و پاسبی زر نقد از غمخون آورده و شاه پزاده و انیال را با سلطان خواجه صدر شیخ ابراهیم
 چشتی بر نیابت گذاشته از قچور متوجه پنجاب شدند و در برای ماد که بانزده کردی قچور است فتح شهباز خان رسیدند
 و مانسنگه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که تمام حکیم الملک کیلانی و شاه منصور و یوان و محمد قاسم خان میرزا
 نوشته بودند یافت و بحسب فرستادن فرامین را خوانده مخفی داشتند و در روی خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده باغ هند
 قاسم خان نزول نموده و در راه بهکوانداس مانسنگه و معصوم خان در طلبه محصل اند و در پانی پنهانک شانه کاسه و وزیر میرزا محمد
 حکیم که وزیر خان خطاب داشت از نور نیله در منزل شاه منصور فرود آورده او را وسیله ملازمت ساخت و چون در میان

این هر دو کس اردنی علی نظام و مناسبتی چندان نبود و در وقت جدائی آنی خان از امیرزا محمود بر تدبیر میرزائی گوهر خالی از مصلحتی
غلاشتند و مقوی جنگائی سابق بر شاه منصور هم شد و او را معتقد بناخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد و سوگند میادید مقرر شد
که هر یک از شخصی محبت نمی تواند بود و در فوجی شاه آباء ملک علی برادر قاضی علی که حالا کو تو ال لاهور است و خطی محمود یکی نامش را منصور
از زبان پیشینت بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگری از مومنی مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان اول گلد و میرزا انانیا و غیر
داشتن میرزا برگزیده را که هم مومنی با معلوم بود و در یک خرطوط از نظر گذرانید و چنان بقیاس قرنیه معلوم شد که شرف بیگ نوکر شاه
منصور که از جانب می منتقد بر گرفتار بود و در سی کوهی لاهور با قاضی خود نوشته که من بوسه بده فریدون خان میرزا را و دیدم و در جا
عمال خود فرستاد تا اظهار کند با اسعات داشتند و آن گمان یقین شد و اکثری بلکه تمامی امر که از شاه منصور آرزو بسیار ریخته
زد و ال می می منتقد اتفاق سی و قتل او کردند و صباح دیگر بیست رای فرمودند که او را در منزل کچه کوش از حلق آویخته برود
کشند و منظر چندین خلاق قلاده گردن او شد و تا روز قیامت حلق مانده ایانک و خد مده المذکور و فاقه منبتت
عند السلام س د الجواب و کینتت کون عند العقاب ضربت الی قاب مصرعه خوش باس که ظالم
نبرد و بسلاست و از راه سر بند کلا فود و ریتاس سیده به نیلاب فرستند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور
گذشته تا کابل عنان با کشید و سر قوم کینتت المذکور من آخند ظاهر شد و در راه بیج الثانی این سال بر کنار نیلاب
کوبند ساگر مشهور است قلعه آنک بنارس در مقابله گنگ بنارس تعمیر فرمودند و از آنجا شاهزاده سلطان مراد را با قلع خان
و دیگر احرار و اندک کابل گردانید و مانسنگ را پیشتر از آن با جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند و درین هنگام خواجه ابو الفضل
تغشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا با یلچگری فرستاده استغفار تقصیرات خود نمود و حاجی صیب ابدرا از درگاه همراه ایشان
فرستاده پیغام فرمودند که حضور شرط است بنیامت برگزیده شده و سوگند برآینده و فرستادن بمشیره نبود که در نجاج خواجه حسن
بدرگاه میرزا بجای گفت که فرستادن همیشه خواجه حسن باضی نیست که او را بیدخشان برده و من از کرده بسیار شپمانم
یتیمت کرده ام تو به و از کرده شپمان شده ام و کافر مازنگونی که مسلمان شده ام و در پانزدهم جمیعال ثانیه
از آب نیلاب گذشته خواجه نظام الدین احمد را در جلالت آباد با یلغار نزد شاه زاده شاه مراد و امر فرستادند و فرمودند که
کنکاشین را با ما گفته فرستد عرض کردند که آمدن با یلغار من مصلحت هست و از آنجا هم نظام الدین احمد خان و حاجی صیب ابدرا
باتفاق آمده و در پشاور پیغامهای نویسن آوروند نظام الدین احمد گفت اگر چه امر از زبان قال می گویند که ما کابلی ایم لری زبان قال
هم این میگوند که شتر و در قدم حضرت نیست و شاهزاده سلطان سلیم را با راجه به گون نشستی قاضی میر بخشی در اردو گذاشته و هر روز
بیتیمت کرده راه علی گوهر جبریده در موضع سرخاب پانزده کردی ارودی شاهزاده مراد رسیده بودند که میرزا محمد حکیم
و بیعت کردی کابل موضع خرد کابل نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شتر کبیر داشت جنگ مراد کرده آخر راه فرود میشد گرفتار
و اجیر داشت که پناه بجید احمد خان او زبک نبرد شاهزاده کابل در آمد و پیش از جنگ یک روز فریدون خان بر چند اول لشکر
شاهزاده ریخته و مردم بسیار قتل رسانید خزینه قلع خان و دیگر امر عارت کرده عنینت وافر برده بود و حاجی محمد نام رسیده
که از ملازمت بزرگوار که رفته بود و در وقت تاراج بد آنجا میرسد و اینحال برای بیند و بازگشته و در سرخاب این تقصیر را
ناشخص بر من میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روز دیگر که از آنجا کوچ می کنند خزینه می آید و در ماه رجب قلعه
کابل دوری آیند و بیعت بسیر با جمعی آن شهر میگذرانند چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم تقصیر فرمان شاه منسکور را بر صیب

تقصیر بسیار نینمایند چنان معلوم میشود که آن جعل و لباس را کرم اند برادرشهبانان با اتفاق بعضی امر کرده و آن جملی
 نیز که سبب قتل او شده ساخته می امر او بوده و ندانست و ناسفت بسیار بر قتل شاه منصور می خورد و در شرف قتل شرفیت که
 مدعا بود و شایع است آن امداد مردم و آن پشیمانی حکم نوشداروی سهراب داشت و طبعی خواهد بود که در آن روز نیز
 فرستاده و مرده غرق تعصبات داده از رفتن او در اول کله او زبکیه مانع می آید و میرزا محمد حکیم محمد و قولی در آن روزی بخنوز او
 میکند و علی محمد اسپ را همراه ساخته به گاه میفرستد کابل را میرزا بخشیده و او را از آنجا فرستاد با اینکار جلال بابا که از دو
 بزرگ بخدمت شاهزاده بزرگ در آنجا بود و معاودت مینمایند و بنوقت خوابی محمد حسین در محمد قاسم خان میر میرزا که از امر
 معتبر میرزا بود و ملازمت می پیوندد از جلال اباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کتور ملک کفار نامزد گردید این
 بگو چای پیای در سلخ رمضان بلاپور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسید خان و راجه بهگوانداس مانسنگند
 و در میان هر دو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ائمه انصوبه صدر سعین ساختند که طالع امداد امر و سه و طالع امداد
 بنوی سلطانی و ملا شاه محمد شایبادی و ملا شیری شاعر باشند و اول وزایع بنیک نفسی و مانس و ثالث بنیک نفسی شهرت
 یافتند و ملا شاه محمد شیخ اسحق کاکوی عالم متورع منتفی بان عظمت روانه نوشته که یا قومنا اجدیبو ذاعی بالله و صان
 دو اب شیخ فیضی را صدر ساختند و انظر کنگ حکیم سمام و صدر بانی تخت حکیم ابو الفتح را گردانیدند چون بیانی تشریح
 در منزل شهبان خان که در مدت نسبت از گری راست آن پنجاب ممالک محروسه را بطور خود جا گیر مردم ساختند هر که از منصبی
 خواسته داده بود با طمطراق و کوفرا آمده ملازمت کرد و چون از وی سبب این جرات پرسیدند جواب داده که اگر اینچنین
 دلاسا سپاهی نیکو مردم هر یک که بشود ملاک شاه سپاهی از شاه بر که هر چه دانید بیدار می که خواهید منصب و جا گیر باز گیرید
 زهر که خواهی بستان بهر که خواهی ده و در نسبت و تخم شوال بدلی تشریف آوردند و شاهزاده خرد و بیگمان با استقبال آن
 و در تخم ذی قعد که بستم خلافت رسیدند و درین سفر خون از من تقریب تعلق خاطر می عظیم نظری نام از منظر الهی و آزاد
 و در بستگی که تا بسکال درست در شاه و ماند و احوال غریب و صعب در آن دادی گذرانیده تحلف واقع شده بود
 بفتح پورفته در تاریخ ششم انماه ملازمت کردم از شیخ ابو الفضل رسیدند که ازین سفر چون مانده بود بعضی رسانید که از حمل
 مدد معاشیانت گذشت و پس از آن تقریب کابل نیز رفتی بعد جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هر که درین لشکر
 هم کاست و آنانکه حاضریتند همه را نوشته بسیار چون بوقت بفرستید خواجه نظام الدین احمد مردم مغفور صاحب
 تاریخ نظامی که پیش از آن یکسال و آشنا شده رابطه قوی که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دلسوزی و بر
 جبهه که همه احباب هموما و بر فقیر خصوصاً داشت مرض نویسیانید و گذرانید و الحق ملازمت مطلق و طمع از دمی خوف
 از مرض شد پذیرست و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالای خط میفرستاد که چون در آن مسافله واقع شده
 در استقبال خود الاقل تا لاهور و دلی و سهره بدانچه مقدر باست مدعی باید نمود که کار عالم نیست و احتیاط شرط امر است
 از آن حالت بهتر از عمر حاد وانی می نمود فرصت برداشتن بعاقبت اندیشی و نفع و ضرر دیگر که بودی قوتی که الی الله
 عاقبت کار خود کرد و بیست تو با ضای خود انداز کار و خوشدل باش که رحم اگر کنند مدعی خدا بکنند و در آن عالم گاه گاهی
 در خواب از من ابیات سر نیز خوانا بخوشی این بیت در تمام گفته و بعد از بیداری تا دست بر یادان زاری میفرارست
 داشتم که بیست آینه ماروی ترا عکس پذیرست که گویان کن انجا بستان نیست و بغیرت اند و جلال که در آن

مدت تا حالت تحریر سفته سال رفته باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نبرود و هرگاه که آنرا یاد میکنم زار میکنم و میگویم
 که کاش که همدان هنگام سر و پا برینگی از عالم میرستم و خلاص از تفرقه می یافتم **خوش آنکه در روی ترا و پیر و جان** * آنگه
 نشد که هر کدام وصال کسیت * و چیزی معلوم شد منضمی بدل رسید که اگر عمر با بقدر این بر دازم و شکر آن گذرم که از عهد
 عشرت شیر آن توان برآمد **رسانے در گوش و لیم بخواند یک زمره عشق** * زبان ز فرموده ام نه پای تا سینه عشق * حقا که بعد تا
 نیام بروی * از عهد حق گذاری یکد عشق * دوران ایام توجیه کجابل بهاد و رول بعید بدخشی در **لا یست سربستی خطبه** و سکه
 بنام خود ساخته خطاب بهاد و شاهای یافت می گویند که این صبح برای مهر خود یافته بود و ادب علم بیت بهاد الدین سلطان
 بن اسفند شه سلطان * پدر سلطان و خود سلطان زهی سلطان بن سلطان * و عاقبت بدست نوکران **عظم خان**
بقتل رسید سفله چو جاه آمد و سیم فرزش * سیلی خواهد ضرورت مرش * آن نشین بی که فلاطون چه گفت * کوه
 همان به که بنامش بر پیش * و چون معصوم خان فرخ خودی در کوه سوادک جیران و سرگردان می گشتت بوینه **عظم خان** گنایان
 خود را در خواست و فرمان اشتهالت بنام آوردت و در فخر آورده کورش کرد و بعد از ایامی پن نیم شبی از دربار سلیمان
 سوار شده مراجعت بمنزل نموده بود که جمعی مسلح بیرون دروازه شهر بر او میزدند و پاره پاره میسازند و نهایت نیزه و سبیله تلم
 با و شاه روزی که معصوم ملازمت کرده بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عیش شهاب الدین احمد خان حاکم مانوه حین
 روزی جان بخشی کرده بقلعه رسته و فرستادند و اسخا محبوس بود کار با کرد که نتوان گفت و با اتفاق محبوسان اسخا و عیبه
 فتنه عظیم داشت تا در سینه نصد و نو و هفت فرمان فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیکم که والده
 دیگر با و شاهای است و در دلی مجاورت روضه حین آشیانی داشت و محذره بصلاح و عفت و همت و خیر و برکت
 بود بعالم آخرت شتافت و تفرقه عظیم مجال مجاوران روضه و سکنه آن مقام راه یافت و دوران از آن شیخ تطیب
 خلیفه را که مجذوبه خرابا بقی بود از دست شیخ جمال بختیا طلبیده با اخبار فرنگیان در بحث انداختند و ارباب عقل
 و جهتا و زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آشی بلند افروزند تا سن با معارض خود در ایام و هر که سلاست بر آیدت سینه بختیا گذرد
 و او دست در کفر فرنگی زد و گفت بان بسم الله و بیخ کدام از فرنگیان حرات نکرند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر
 در کفر فرستادند تا بهما بخاد گذشتند و همچنین خلیفه از مشایخ فقر آرا بجا ما فرستادند و آله می را بقند ما فرستاده است
 طلبیدند و درین ایام جامع را که مرید میگرفتند و البیان مشهور بودند و تزلیقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون
 رسیدند که ازین خرافات توبه کنیدی گفتند که توبه داده است و همچنین شریعت و دین اسلام در روزه را جدا جدا
 با خراج نام مانده بودند فرمودند تا بیکر و قندار بر روه سوداگران گریای ترکی ترا و عو ض آنها آوردند و بفرمای شیخ او بن راز
 کیا و مشایخ جوینو با اهل و عیال طلبیده با جمیع فرستاده و وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از آنجا در گذشتند و بعضی احوال
 حضرت میگذرانند و همچنین شیخ حسین بنیره حضرت خواجه معین الدین قدس سره را که تسلیم خاطر خواه نمیکرد و بعد
 از اخراج بکه مصلحه آمدن او از آنجا و فخر و بهمان دستور سابق کورش استغنا نمودن و ادائی اخلاصی از او فهمیدن در کبر
 فرستادند تا در سال هزار و دو نظام الدین احمد بقرب التماس طلب قاضی فخروری از بکر و شیخ کمال سبانا نام ابو احمد نزد
 ساخت و همه را طلبیده از آن روی زمین بوس بجای آوردند حاضر ضمان طلبد اشته حکم خلاص فرمودند اما کمال بیابانی
 که قلا بهای او را بوس خانه بکر نسبت با خا تخانان بر آوردند و در مشهور فرستادند و شیخ حسین را با حکم مد معاش در کبر

بختیا

فرموده نامزد بها بنما ساختند چنانچه ازین بیشتر مذکور شد و انشاء الله تعالی و در نیم محرم سن ۹۹۹ شمسین تسعین و تسعمائة عظم خان از
 بنگال آمد و بشی در اثنای محاوره با او گفتند که با دلایل قطعی بر حقیقت تناسخ یافته هم پیش از این افضل خاطر نشان شما خواهد کرد
 و هم قبول خواهد کرد و چندی از امری مدارا کرده در لشکر کابل بودند هم راه ساخته برای فتح معصوم کابل نامزد گردانیدند و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نوروز
 و شروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد و بیست و یکم قلم عامل بنیان چو در اید عمل و در تحویل صدق کرد و تاریخ
 حمل و آئین بندی هر دو دیوانچه خاص عوام با نواع تماشاها که لطیف فرموده اشیا ی قیمتی گوناگون ترتیب نمود
 و پردای فرنگی و تصویرهای بی نظیر گرفتند و سرپردای اعلیٰ از فرشتند و مازار اگره و چچور این زبان دستور آراسته
 تا نوزده روز و شب جشن عالی داشتند و اقسام طوائف اهل تعمیر ساز هندی و فارسی و آریاب طرب از بود
 زن هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از امرای نامدارانده و صحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب مهمانی
 از وی گرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که مدت بقای
 این دین بود تمام شد و هیچ مانعی برای اظهار دواعی خفیه که در دل داشتند نماند و بسا ط از مشایخ و علما که صلوات
 و مهابت داشتند و ملاحظه تمام از آنها بایستی نمود و خالی ماند بفرار خاطر در صدور ابطلال حکام دارکان اسلام و بیست
 صنوا بط و قواعد و عمل و مختل و تبریح بازار افساد و عقا در آمده اول حکمیکه فرمودند این بود که در سکه تاریخ الف نوسند
 و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و اختراعات دیگر عجیب و غریب بجهت مصالح و حکم بروی کار آمد و حکما ابداء کردند
 که عقل در آن حیران بود از انچه اینک سجده بعبارت زمین بوس برای بادشاهان لازم است و دیگر شراب اگر صحبت با
 بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و فتنه و فساد دی از آن نراید مباح باشد بخلاف مستی مفراط و جماع و غوغا که اگر تخمین
 می یافتند سیاست بلیغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت و دوکان شراب فروشی بر در بار با اهتمام خاتون در بار
 که در اصل از نسل خمار است بر پا کرده نرخی معین نهادند تا هر کسی که برای علاج بیماری هتیباع خمر نماید نام خود را از پدر و جد
 از مشرف نویساند نگاه برود مردم باین جلد بلباس اسامی مینویسند و میروند که تحقیق میکرد و دوکانی برای استان داشتند
 می گفتند که کم خنزیر از اجزاء ترکیب آن خمر بود و الله اعلم و با وجود آن احتیاط فتنها و فساد با سب بر بند و هر چند جمعی با هر دو
 حقوقت و اندام میکردند نتیجه بران مرتب نمی شد و از قبیل کبدار و مرز بود دیگر فواحش ممالک محروسه که در پابگی
 تحت جمع شده از حد و حصر و اعدا فزون بودند از شهر بیرون اما ساختند و آنرا شیطان پوره نامیدند و اسبانیز فغانی
 و داروغه مشرفی نصب کردند تا هر که با تخاعت صحبت دارد یا بخانه میر و اول نام و نسب خود نویساند نگاه با اتفاق
 تمغایان جماع هر چه خواهد کرد بی این صورت گذارند که اهل طرب را مردم شب بخانه خود در زندان بقرض تمام کنند و اگر کسی
 خواهد که بکارت آنها برود اگر خواستگار از مقربان نامی است و داروغه بعضی رسانند حضرت از درگاه بگیرد و الا در صورت
 هم لوندان کار با لباس میکردند و از سرستی و سفاهت خونریزها می شد و هر چند بقصاص می رسیدند تا یقه دیگر بفرود
 سبابت مباشر آن امری گشتند حسن بی پایان او چند آنکه عاشق میگردد زمره دیگر عشق از غیب بر میگیند
 و از افواجش چندی را که مشهور بودند پنهانی طلبیده تحقیق مینمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امراء
 نامدار معتبر را قدیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری در باز محبوس مینداشتند و اینجا صیبری که خود را مریدا با اخلاص میگرفت
 و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با همت فضائل اربوبه متصف ظاهر می ساخت و از نیات خود هم نمی گذشت و از او

از زمان در پرگنه کوزه جا گرفته بود چون این خبر برده در ی لوی رسید خواست که جوگی شود فرمان طلب مشمل استمالت او رفت
 و در گاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیظ در این باب و متشانی این بود که چون از نزد سالی باز صحبت با بنو در نود و شسته
 تعظیم گاو که باعث قوام عالم است بزعم ایشان در خاطر مرکز بود و دختران را جاهای عظیم میهند که خدی تصرف در آورده بودند
 در مزاج کرده از خوردن گوشت گاو و سیر و سایر صحبت با ریش دار و امثال آن کمال احترام داشتند و از نرد و رسم و عبت
 اهل هند در مجلس بطور خود میکردند و می کنند بنا بر بختی و پیروی خاطر ایشان و قبایل ایشان از آنچه مکاره طبعی آنها
 بود با کمال باز ماندند و نهایت موافقت و مراقتت مردم در تراشیدن ریش داشتند و این فعل شایع شد و مغال
 و تقامیل ریش تراش دلایل گذرانند که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خوابه سر می را چون همین نه بیند زنگاه داشتن
 آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز پیشینان مرناض نکند داشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته ملامتی بودند و حالا
 ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش سبت نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهار نادان عیب
 میکنند و اگر نظر انصاف بنگرند یعنی خلاف مدعاست و مفتیان ما جن محال نیز روایتی مجبول آوردند که کما یفعله
 بعض القصاصات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی قضات عراق حلق کچمه بود و رزی حکیم ابو الفتح
 در ابتداء ملازمت محاسن فقر را از ممت در محمود اندک کم دید و کجمنور میر ابو نعیمت بخاری مخفوری مبروری رحمة الله
 علیه گفت که از شما قصه خوب بنود گفتیم تقصیر از حجام سبت نه از فقیر گفت بعد از آن همچنین مکنید که بدنام و نازیباست بعد از
 چند گاهی خود از حیدریان و جوقلبان بلکه از هندوان گذراننده و در ذوق زده باک صاف شد چنانچه محسود امار و لاح
 کشته در مو تراشی موی شگافی میکرد و من غیر آن آخا ابد تکب که ممت حتی ابتلا الله به و نواختن ناقوس
 نصاری و تماشای صورت ثالث ثلثه و بلبلان که خوش گاه ایشانست و سائر امور و لعب و طیفه شد و کفر شایع شد تاریخ
 یافتند تا کار بعد از ده سال بجای رسید که اکثر نماذیل چون میرزا جانی حاکم تته و دیگر اهل ارتداد و خط خود نوشته
 دادند باین مضمون بود منک فلان بن فلان باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی تقلیدی که از بدران
 دیده و شنیده بودم و ایراد تیرا نمودم و در دین الهی اکثر شاهی در آدم و مراتب چهار گانه اخلاص که ترک مال و جان
 و ناموس و چین باشد قبول کردم و این خطوط که لعنت نامه پیش بنو محمد صدید سپرده باعث اجتماع و ترمیمت ایشان
 می شد تکا و السموات یقطر من منه و تنشق الارض و تحز الجبال هکذا و نیز غم اسلام
 خنجر و کلب از جنس بودن بازمانده درون حرم وزیر قصر گاه بداشتند هر صبح نظر بران عبادت می شمرند و میهند و
 که جلوی اند خاطر نشان ساختند که خوک یکی از آن ده منظرست که حقیقتا نه غر شان در اینجا حلول کرده تقالی شان نه
 عمل بقولون و آنچه از بعضی عرفا منقولست که در سگ ده صفت حمیده است که اگر یکی از آن در آدمی باشد ولی میکند
 متمسک ساختند و بعضی مقرران که بخوش طبعی در همه وادی بلکه الشعرا می ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام
 با آنها میخوردند و جمعی از مردودان شاعران عراقی و هندی تبعیت نموده و اباحتی از آن نداشته بجز و مباحات زبان آنها
 در دهان میکردند شعر گو با پیر کاندروست سگ واری و حیف هم سگ از بیرون در کرد و تو هم کاسه بگردانش و دیگر فریضت
 غسل جنابت مطلقا نداشتند و دلیل می آوردند که خلاصه انسان لطفه منی است که تخم او بنشین نیکان و پاکان است
 و آنچه منی دارد که بخرج پول و فایط غسل واجب نشود و بخرج اینطور شبی لطیف مستوجب غسل کرد و بلکه مناسب است

که اول نسل کنند عیدان جماع و همچنین طعام روح میت که از جام دست بختن چینی که به خطی ندارد بلکه روزی انیکس متولد شده باشد
 در آن روز بشن عالی بسازند و آنرا آتش حیات نامیدند همچنین میباید که گوشت گراز و شیر مباح باشد که صفت شجاعت و دین
 کس سرایت کند همچنین دختر حال و عم و قرابت فرمه را نکاح کنند که میل کم میشود و همچنین سیر را بیشتر از شانه زده سالکی
 و دختر را پیش از چهارده سالگی نکاح روان باشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشی خود عین فریضه گشت روز هفته
 مالک محروسه را دیدم که جامه حریر خالص پوشیده بود و پرسیدم که مگر روایتی در نیاب بنظر آمده گفت بله در هر شهر که
 لباس ابریشمی شایع باشد پوشیدن حریر مباحست گفتم ظاهر نظر بان روایت باشد که مگر حکم سلطان کرده است
 گفت فی غیر اینهم و الله اعلم نماز و روزه و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و بعضی اولاد الرنا چون پسر ملا مبارک
 شاگرد رشید شیخ ابوالفضل رسائل در باب قبح و تمسخر این عباد اذلال نوشته و مقبول افتاده باعث کفر و
 گشت و تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتداء آن از سال جلوس گرفتند که نصد و شصت و سه بود و ما بهای هر رسم
 ملوک عجم که در کتاب مضاب مذکور است اعتبار کردند و عید بانیز موافق اعیاد زردشتیان در سالی چهارده
 قرار داده کشد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست مگر برای خاطر خطبه جمعه که پیران مفلوک ناشناس
 میرفته باشند و آنرا سال و ماه الهی نامیدند و در تنگها و مهر با تاریخ الف نوشتند بان اعتبار که مشعر باشد از
 انقراض دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که پیش از هزار سال نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد
 و فقه و تفسیر حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طبک حساب شعر و تاریخ و افسانه رایج و مفروض
 و حروف خاصه زبان عرب مثل ثا و حاء عین صاد و ضا و ط از تلفظ بر طرف ساختند و عبد الله را ابد الله و احدی را
 ابدی و امثال آن اگر می گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی بطریق نقل آورده است یک
 میساختند ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجای رسید است کار که ملک عجم کند آرزو و نفو باد بر حج
 گردان نفو و هر جا بمتی شبه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذ می شنیدند آنرا مقوی میدانستند مثل ابیا
 سجد که در باب شهید شدن و ندان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد بر نیقیاس در هر گنی از ارکان دین
 و در هر عقیده از عقائد اسلامه حاصل و چه فروع مثل نبوت و کلام او رویت و تکلیف و تکوین و حشر و نشر شبها
 گوناگون سخن آورده اگر کسی در معرض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که مستدل یا مانع چگونه بر
 میتواند آمد خصوصاً وقتی توجیه فذالامری قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مواسات شرطت است آنکس که
 بقران و خبر و نبره است جوابش بی و خاتمانها برسد این مباحثه رفت و عا شاکراین مباحثه
 بلکه مکابره و مشاعبه بود و دین فروشان برای خوشامد شکوک متروک را از هر جا پیدا کرده بخت می آوردند مثل آنکه لطیف
 خواج که از بزرگان و بزرگ زاوگان ما و الهنر بود در شمایل ترقی در آن حدیث که کافله جمیل دمیده مشبه
 آورد که گردن پهن بر بگردن بی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث ناقه قصوی را که در شهر شورش و زون
 قافله قریش در اوایل هجرت همچنین هارده زن خواستن و تحریم نه از ازاواج در وقت حوش کردن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و امثال آن و تفاسیل آن وزگاری دراز میباید که غم زلف و رخت را شرح داد و بی شبی
 باید دراز و مابته و شبها در مجالس انس حلم میکردند که از مقربان چهل کس بعد و چهل تن پیشیند و هر کس هر چه دانه

بگوید و هر چه خواهد پرسید و اگر کسی از مسئله علمی میپرسید میگفتند که این را از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل حکمت
 وارد از ما و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم و در وقت خواندن کتب سیر مذکور می ساختند خصوصاً در خلافت خلفای ثلاثه
 قضیه فدک و جنگ صفین و غیر آن که گوش از اجتماع آن کربا و خود بزبان نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان
 مغلوب و اختیار همه جا خافت و اشرار ایمن بودند هر روز علمی تازه و قدحی جدید و شبهه تو بروی کار می آمد و ایشان
 خود در فقهی دیگر آن دیدند و ازین نکته که مرثیاتی منعی می باشد و اهل بنا بران مقبولان مرود و مردودان مقبول
 و نردویگان دور و دور آن نزدیک بودند **مَنْ كَتَبَ فِي مَلِكِهِ كَيْفَ يَشَاءُ دَبَّرَ زَبَانَ عَامِ لَانِمْ**
 جزور داند اگر چه رسد و بگردد و عوغای عظیم بر خاست و ملائیر می در آن وقت قطعه گفته مشتمله بر ده بیت از آنجمله است که
قطعه تا بزیاد بر زمان کشور برباد ز افقی * قنده در کوی حوادث که خدا خواهد شدن * با عقاب فر سخاوه تیغ در آید
شک * پار سر از ذمه گردن او خواهد شدن * فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد * خرق پوشی ز بذر آفت
رد او خواهد شدن * شورش مغریت اگر در خاطر آرد جابله * که خلائق مهر چهره جدا خواهد شدن * خنده می آید
مر ازین بیت کز بس طرکی * نقل بزم منعم و در گدا خواهد شدن * با دشاہ امسال دعوی نبوت کرده است * که
خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن * و در مجالس نوروزی اکثری از علماء و صلحا بلکه قاضی و مفتی را نیز در او
قدح نوشی آوردند عشقت خبر عالم بهوشی آورد * اهل صلاح را بقبح نوشی آورد * یا تو ای نگار چه سخن حکمت
کز هر چه خوانده ایم در اموشی آورد * و آخر مجتهدان خصوصاً ملک الشعراء می گفتند که این پیاله را بگوری فقها میخورم و نوزدم
در چه محل را که شرف الشرف و روز آخرین جشن نوروز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشتند امر را از بیا و بی منطبق جاگیر
و اسب و خلعت فراخور جهانی و پیشکش ممتاز گردانیدند و درین محل شاه هم خان جلالترا از بنگاله و راجه بهگوانداس
از لاهور آمدند و در مدت ضیبت عظم خان و ساترا امر که از حاجی پور بیای تخت آمده بودند ضیبت بهادر نام نوگری از
معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و سرک بخش در بهار خلل انداخت و محمد صادق و قحان با اتفاق محب علیخان در جنگ
برایشان غالب و ضیبت بقتل رسید و درینسال شاهزاده سلطان سلیم بهتقبال کلبدن بیگم و سلیم سلطان بیگم که از حج حجت
نموده بودند با چهر رفت و در ضمن تظلمات زیارت و وضع مطهره نیز واقع شد و نذر با موقوف ماند و در همین ایام محمد صاحب
از بهار آمد و بزودی با اتفاق عظم خان بدیع معصوم کابلی با مور شد و رفتند و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم کشتی
دیگر امر را که در لشکر کابل رفته بودند بگو یک صادق قحان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابوتراب اعتماد خان بخراسان
که با هم بسفر حجاز رفته بودند رسیدند و سنگ گران وزنی که فیله قوی بهکلی سیبالیست تا آنرا بردارد و نقش پای بران ظاهر
بود همراه آوردند و شاه ابوتراب میگفت که این نقش قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است **بر لوح سیرت**
خود نقش تو کندیم * تا روز قیامت سرا و قدم تست * و تا چهار گروه راه با استقبال رفتند و امر را انبوت فرمودند تا مرد
چند قدم راه میرند و باین دستور شهر رسانیدند و در نوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد درینسال یاد رسال
آمد کاشع عبدالنبی و محمد و مملک که اخراج موید یافته بودند اخبار میرزا محمد حکیم و باغیگرهای امر اشینده از مکه بخرات آمدند
و طمع در ریاست سابق بسته از سر التالی که **لا یعود فاعل** بودند **و نیا فراخت ای پسر تو گوشه با گوشه** * همچون
از گشت شد تو گوشه ما خوش * و محمد و مملک در احمد آباد در گذشت و رسیده نصد و نود و قاضی علی از فخر صحبت تحقیق

اموال او نامزد شده بلا مورد آمد و چندان خزانج دفاین او دید گشت که قفل آنرا کلید و هم نتوان کش و انا نجله چند صندوق
 خشک طلا که از کورخانه مخدوم الملک که بهانه اموات دفن کرده بود ظاهر شد و آنچه پیش مردم مانده و انرا جزا فرید کار
 غرضانه دیگر کس نداند و آنهمه خشکها با کتب و بی که نیز حکم خشک داشت داخل خزانج عامه گردید و پس از آن او چند گاه در شنگ
 رنج بوده بنان که به محتاج شدند و شیخ عبدالعزیز در فکچور رسید و سختی چند درشت گفت و مشتی مکتوبه سفین خود بر
 روی او زد و گفت بکار و چرائی زنی و برای حساب کتاب بنقا و هزار روپیه که در وقت رحمت که معطر با داده
 بودند حواله راجه تو در مل نموده و مدتی چون کوریان در کجری و قرقانه مجوس ساختند و شبی جماعه او را خند کردند و سخن اول
 شد و روز دیگر در میدان ستار با تانماز و دیگر افتاده بود آن فی ذلک لعلی و سولای الا لقصاس و این قضیه سنا
 نهصد و دو و روی نمود و شیخ کنبی تاریخ یافتند و موجب آنکه گریه پیش کالبنی گفتند که کالبنی نیست شیخ ما
 کنبی است لفظ فلک را سر انداختن شد بر شست نشاید کشیدن سر از سر نوشت نه پروردگس اگر آخر گشت به
 که نمرم است در کین و شست و درین سال بوته ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاہدت و پیکر و جان
 و منظر لطف الهی قدوه اهل کشت حال شیخ جلال تها نیرسی روح المدروم معتمروم رضوان گشت و شیخ الاولیا
 تاریخ یافتند و هم درین سال آصف خان میرجشی ثانی که مرزا غیاث الدین علی نام داشت جا خود را میرزا جعفر ^{۹۸}
 برادرزاده خود که بعد از آن آصف خان خطاب یافته بود گذاشته سفر آخرین کرد و خدایا و رش با و تاریخ یافتند
 و بعدین ایام حاجی ابراهیم سرسندی راجه آنچه گشت از صدارت کجرات معزول ساختند چون شنیدند که او
 رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاه داشته و میخواست که بدین و دیگر گرفته آوزند و چند گاه بی حکیم عین الملک
 سپردند و بعد از مدتی بقلعه رسته بنام فرستادند تا از اوج فعت بخصیض مذلت انداخته کام خویش از و هم حاصل
 کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بجنور بادشاه با بر گرفت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریر گشت
 و در دین مانیر تحریفات بسیار فقه آمادی نموده و درین سال مخدولان بیعت و بیعایت گفتند که مدت هزار
 سال از سحر تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع در میان آرید آخر قرار بر آن یافت که می باید که اراده خاطر
 به روز زمان و تدبیر به شمشیر ظهور آید فی الواقع باین دعاوی و دعاوی اگر اندک ندی میبود اکثری از خواص را
 تا بجمام چه رسد بدم شیطانی میگرفتند و از حکیم ناصر حسرو این رباعی میخواندند در بنص و تسعین حج قران می بینم
 و زحمی و قال نشان می بینم با ملک بدل گرد یا گرد و دین سری که نهانست عیان می بینم و چون گنگاش
 احداث دین کرده اند را چه بهگو اند اس گفته که خوش قبول کردم که هم میزدان بدانند و هم مسلمانان اما طایفه دیگر برای
 ایشان کیست بفرمایند تا آنرا قبول داریم اندک معقول مشکه از انشدت گذاشتند اما بغیر احکام ملت زهر اوقوم
 و شیوع یافت و احداث بدعت تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بتقریب لباس و در فرمان
 بیج لک تنگ برات که برای خود از خزانج گرفته بود و همراه خواجگی شیخ اسد خان نجشی که شیعی بد مذمب متعصب است بدین
 فرستادند باین گمان که چون حکام آنجا غایت تعصب و در رض و اندک قاضی را با انواع عقوبت و رسوائی هلاک
 خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمه الحق با کذب ان شنیده فائزانه معتقد
 شده و مقدم او را قیمت دانسته سوای مواضع مد و معاش خدمات دیگر نموده خاک کبابی او را بجاسه تو تیا میسر

و از سعادت فطری آخر عمر با غرازا و احترام و دوه هر چند خصیت حج می طلبد دل از ونمی توانستند کند تا آخر ان سعادت
 فائز شد و در بطحا و یشرب زادها شد شرفا و کفطیا رفته و غرقبول ابدی یافته ازین خاکدان کشته سما سجا در گذشت ربان
 عیشی که پیش گشتی آگاه به زوخریتی که یا تدار است مجاوه به عمری که در و مرک همی یابد راه به کوخواه دراز باش و خواهی
 کوتاه به و بجای قاضی عبدالسمیع ما و را الهنری میانگالی را که قاسم خان موجی شاعر این بیت که بیت پیری ز قبیل
 معزز به ریشی چو گل سفید یک گرز مگر در حق وی گفته باشد و شطرنج بگردی باز و اکثره میبد بد و پیا که کشتی خود جلالت
 آفریده اوست و رشوت نذر بذهب او فرض وقت است و سود را در قبالات فرض سجالات بموجب حکم وضع
 نموده مینویسد قاضی القضاات ساختند و الحق چون جمع بشرع و دین نماید از برای دفع بدنامی اینقدر هم بس بود این
 ایام بجاعت نماز و اذان که هر پنج وقت برای خاطر جماعت در دربار میگفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
 امثال آن بحیث رعایت خاطر کافران بیرونی و دختران اهل علم و زوئی گران می آمد تا بمورد ایام اسامی چند را
 از مقربان که باین نام سومی بودند تغییر داده مثلا یار محمد خان را و محمد خان را رحمت بخوانند و مینویسند بر بنقیاس اگر چه بر
 اکثره ازین مخاذیل اشقیاء اطلاق این نام شریف حجت هم بود و تغییر کنجایش داشت بلکه واجب بود ازان که
 بستن جو بنفیس برگردن خوک تحسین سمست و اینهمه التمس از اگره برخاسته که خانمان اکابر و اصا غرازان سوخت و
 آخر آتش در کور آتش زنان نیز افتاد و خذلیم آمد تو ای مرد سخن پیشه که بهوشی دون به زمین حق باندستی بیرون
 سخندان به چهستی دیدی آریست که رستی سوی پیدستان به تقصیر آمد از قرآن که گردی کرد الاله و در برج الاول
 سال نصد و نود سیادت پناه میر فتح الد شیرازی که در وادی البیات و ریاضیات و طبیعیات و سایر قسام
 علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جبر افعال نظیر خود در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عاد الخان
 و کنی بفقور رسید حسب حکم خانخانان حلیم ابو الفتح با استقبال رفته بلازمت آوردند و بمنصب صدارت که سیاه نویسی
 پیش نمود امتیاز یافت تا زمین فقر بردنه آنکه بدید و پیر کنه بسا و میداغ و محلی که بجا گیر او مقرر شد و چون شنیده بودند
 که او شاگرد میواسطه میر غیاث الدین منصف شیرازیست که بهماز و عبادات دیگر چیزایه مقیم نبود گمان داشتند که مگر
 در سخنان مذہب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد و در وادی مذہب خود استقامت و زریده با کمال حب و جا ه
 دنیا داری و امر پرستی دقیق از دقائق تعصب در دین فرو گذاشت و در عین دیوانخانه خاص که بیچکس باری آن
 گذاشت که علانیه ادای صلوة کند نماز بفر اقبال و جمعیت خاطر مذہب اما سیه میگذازد و به معنی مطلع شده او را از
 زمره ارباب تقلید شمرده ابناء وادی اغراض فرموده و بحیث رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت تربیت او و دقیقه
 فرو گذاشت زلفت و دقت و در منظر خانرا و جباله او در آورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه تو در مل شریک ساختند
 اما او دلرانه در کار و بار باراجه در آمده و در واری مینویسند و تعلیم اطفال با امر مقید بوده و هر روز منازل مقربان فتنه سخت از همه
 علم حکم بود فتح را و قوی شیخ الواعظ و از آزادها و کثرت بهشت کمال بلکه خرد تر انرا معلوم است که در تعلیم لفظ و خط و دایره ای بلکه
 هم میداد و قطع ماست اطفال نو تعلم را به لوح ادبار و تغیل مینمید که مری که از او عرسیت به او رخ یونانش بر کفل مینمید و تفنگ ووش
 و کیسه دار و بر میان بسته چون قاصدان بعضی از رکات میدوید و شاکن علمی که نمایند بود او را با لکل بر خاک دو با وجود
 اینهمه پیشانی در زلف و جنیسی در رسوخ اتمقا و پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند و تالیج قدوم او اینهمه صریحا فتنه شد

شاه شجاع ایدام اولیا شعی حبه روی بایر بر خطاب کرده میگفتند که منغی را عقل چگونه قبول کند که شخصی در یک
 بان گزانی جسم از خوابگاه آسمان رود و نو در سخن گوی مگوی با خدا تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا با زیباید
 و مردم بان دعوی بکردند چنین شق قمر و امثال آن و یکپای را برداشته همه بنموند و می گفتند که ممکن نیست که تا با است
 دیگر بر جانماندا ستاده توانیم بود اینها چه حکایت است و آن بد بخت و بد بختان دیگر گننام آمانا و صدقنا میزند و مقوی
 میچا ویدند اما شاه شجاع اندر آنکه لفظ لفظ بجانب او نگرستند و مقصود از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او
 بجانب خودی خواستند سر بپایشان انداخته حرفی نمیزد و سر اسرگوش بود و همین ایام ملا احمد ^{شیرازی} رافضی متعصب که خود را بزود
 سجاتی حکیم هم گرفته بود از دکن آمده بملازمت پیوست و پدران او در سند فاروقی حنفی المذہب بودند آن ناپاک
 بر آن نامراد آن لعنت میفرستاد و بموجب قول نبی صلی الله علیه وسلم که لعن الله من لعن و الله لعن او خبر برو عا
 نمی شد چون در عهد شاه طما سب ولایت عراق در صحبت تبرائیان که نه مومن اقامه بود از ایشان هم گذر امینند
 و چون شاه اسمعیل ثانی در وادی تسنن بر عکس پدرفلو نموده در مقام قتل و ایدام رافضیان شد او صحبت میزد
 محذوم الملک شیرازی که سنی متعصب بود و کتاب النواقص فی ذم الرافضی که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت
 و از آنجا بکن و از آنجا بهندوستان رسیده و میدان خالی یافته شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذہب
 کشیدن نمود و در اندک فرصتی بجزایر عمال شنیده خود رسید و هنوز که در صحبت شیخ فاضلی نه پیوسته بود لیر شده بود و روزی
 در بازار او را دیدم و بعضی عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول ملاقات میگوید که نور ترخص در چین ایشان
 عمان بینماید و در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما یاران حاضر نمیدیدند خوشوقت شدند و تمه احوال او بجا
 خودی آید انشاء الله تعالی و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام شد و همه جا تاریخ بجزی مینویسند
 حالامیباید که تاریخ تالیف یابد که جامع جمیع احوال بادشاهان اسلام تا امروز که در معنی ناخ تاریخهای دیگر باشد
 و نام آنرا الفی نهند و در ذکر سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت حتمی پناه صلوات الله
 علیه و سلامه نوشتن و قانع عالم را تا الیوم هفت کس امر کردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد و دوم را شاه فتح الله
 علی بن القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی ابراهیم سرسندی که در آن ایام انبکرات آمده بود و میرزا نظام الدین احمد و فقیر باز
 هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی الله عنه نوشت
 بودم چون بقصه تعمیر کوفه و بنا و بدم قصر الامارة که بواقعی مذکور بود و سبب تکریب آن و قضیه نکاح اتم کلثوم بنت حضرت
 امیر المومنین علی رضی الله عنهما و تعیین اوقات صلوات خمس فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از آنجا مثل خردسان
 بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه سید آدره و سیدند و اصفت خان ثالث که میرزا جعفر باشد بدید و بها کرد و خلافت
 شیخ ابوالفضل غازی ^{نیشابوری} که ام توجیهات صحیح میگردد و چون از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هر چه در کتب
 دیده ام ایراد کرده ام و مخترع نیستیم ما نوقت کتاب روضه الاحباب و دیگر کتب میرزا خزانة طلبیده نقیب خان
 فرمودند که تحقیق نماید و مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده از آن گرفت و گبرای تمجیل بجنابیت الهی عزوجل رسانے
 یا ختم و از سال سی و هشتم حکم شد که من بعد ملا احمد ^{شیرازی} بکتابت تاریخ الفی منفرود مخصوص بوده می نوشته باشد
 و اینی بسفارش حکیم ابوالفتح بود و از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هر چه خواست نوشت چنانچه

عیانت و بازبان چنگیزخان اوقائع را در دو جلد تمام کرد تا آنکه میرزا فولاد برلاس شیخی او را سپهانه طلب با دوشاه از خانه
 برآورده در کوچه لاهور بتقریب فلوی که در مذہب داشت و آزاری که از ویافته بود بقتل رسانید و بقصاص رسید و بقیه
 احوال را حسب الامر صفحان تا سال ہند و نو و ہفت نوشت و در سنہ الف فقیر را در لاهور حکم شد کہ آن تاریخ
 از سر مقابلہ تقسیم نماید و سنوات را کہ بتقدیم و تاخیر نوشته شد و ہست ترتیب و بدو تا یکسال باین خدمات اشتغال شد
 دو جلد اول را مقابلہ نمودم و جلد سوم را باصلت خان گنا ششم و از جلد و قانع اینسال ترجمہ ماہہارت کہ معظم کتب ہند
 و شملہ انواع قصص و مواعظ و مصلح و اطلاق و آداب و معارف و اعتقادات و بیان مذہب و طریق کعباوات
 ایشان در ضمن ایشان یعنی جنگ طائفہ گوران و ہندوان کہ فرماںروایان ہند بودند و بعضی میگویند کہ چہار ہزار سال
 و کسری بقول جمعی ہشتاد و چہ ہزار سال گذشتہ و ظاہر از زمان آدم علیہ السلام ہستند و کفر ہند خواندن و نوشتن آنرا
 عبادت عظیم میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث بران این بود کہ چون شاہنامہ و قصہ امیر حمزہ را ہمیدہ
 جلد و مدت پانزودہ سال نویسانند و در بسیار در تصویران خرج شدہ چہین قصہ الاسلام و جامع الحکایات غیر
 مکرر شنیدہ بخاطر رسانند کہ اکثر اینہا شاعری و ساختگی ہست اما چون در ساعت خوب گفتہ شدہ و اختر در گذر بودہ
 شہرت تمام گرفتہ اکنون کتابہای ہندی را کہ دانایان مراضہ با بدو شتہ اند و ہمصحیح و نضر قاطعت و مدارین و
 اعتقادات و عبادات اینطائفہ برانست ترجمہ از ہندی بزبان فارسی فرمودہ چہر نام خود سازیم کہ غیر مکرر و تازہ
 و ہمہ شمر سعادات دینی و دنیوی و منتج حشمت و شوکت بیروال شوجب کثرت اولاد و اموال چنانچہ در خطب آن کتب
 نوشتہ اند بنا بر این خود مقید شدہ و دانایان ہند در اجماع کردہ حکم فرمودند کہ کتاب ماہہارت را تعبیر میکردہ باشند
 و چند شب بنفس نفیس معافی آنرا بفقیر خان خاطر نشان ساختند تا حاصل ابفاری اظلامیکرد و شب سوم فقر طلب
 فرمودہ حکم کردند کہ باتفاق فقیر خان ترجمہ میکردہ باشم و در مدت سہ چہار ماہ از ہر روز فن آن مزخرف لا طائل کہ
 بزودہ ہزار عالم دران تخریست و دفن نوشتہ شد و جاعتر اصوات کہ نشیند و حرام حوزم و شلفم خدمت یعنی داشت
 تو یا نصیب فقیر ازین کتابہا ہمین النصیب بعد از ان پاره را ملا شہزادی و فقیر خان تمام ساختند و پاره را حاجی سلطان
 تہاگیری سفرد با تمام رسانید بعد از ان شیخ فیضی مامور شد کہ نظم و نثر بنویسد و آنہم پیشتر از دوقن صورت نیافت باز
 حاجی مذکور دوبارہ نوشت و فرودگذاشتی کہ بار اول واقع شدہ بود تصور انرا راست کردہ خود اول بالنعل مرتب ساختہ
 صد جزو مقرر شد و سخن در نقطہ مکنس بود کہ از اصل متروک نماید ما قبت بتقریری حکم باخارج وی کردہ در بکر فرستادند
 و حالادر شہر خود ہست و اکثر انان معبران و مترجان درین ایام با گوران ہندوان محشور اند و باقی ماندگاننا خدایتجا
 نجات بخشد و توبہ کرانت فرماید و عذر من آکرہ و قلبہ مطمئن بالکلیمان سموع داروا ثلہ ہوالتواب الکریم
 و انرا از منامہ نامیدہ بصور و مکرر نویسانندہ باہر حکم امتساح آن ہمینا و تر کا صادر شدہ و شیخ ابو الفضل بر عکس تفسیر
 آتہ الکرسی کہ تالیف دادہ بود خطبہ بزم بقدر و جزو بران نوشت نعوذ باللہ من الکفریات و المحشویات جامع
 اوراق عفا اللہ عنہ معروض میدارو کہ در وقائع اینسال کہ بنا بر عرضی بطریق استظراد و اجمال رقمزدہ کلک سیرج السیر شدہ اگر
 ضبط تاریخ و ملاحظہ تقدیم و تاخیر نمودہ باشد معاذہ نفرمایند چون سال بیست و ہشتم جلوس سیر آمد نوروز بیست و ہفتم
 موافق بیست و نهم ماہ صفر سنہ ۹۹۱ ہجری و تسعین و تسعمایہ نبیاد شد و بدستور سابق دکانہا را برابر تقسیم نمودہ و اینست

که جویات و خصوصیات این وادی و مناطق لطف میخوانند میان آوردن بران تقاضای آن نمونه درسی مقصود
 میرود چون اعتماد خان بقول بعض حکومت ولایت گجرات که مطراچ ندجا به سوی بود نامزد شده بسروبی رسید آنجا را از
 سرتال امتزاع نموده و حواله جلال برادر رانا کرده با اتفاق امرای نامزد بود و از شهر شعبان اینسال با احمد آباد رسید
 و شهاب الدین احمد خان که حاکم مستقل آنجا و واقع آفات و متن بود بفرست و جاکه بیرون برآمده در محله عثمان پور فرود
 و اعیان نوکران او که ازین تغیر که تبدیل کاره بودند جدا شده با اتفاق دیگر واقعه طلبان در کابلی و در طلب مظفر بن
 سلطان محمود گجراتی که از درگاه قرار نموده دوران پشته التاجویشان مادی برده روزی شش می آورد و رفته بسطنت
 برداشتن و اعتماد خان هر چند شهاب الدین احمد خان را باعث بر نشلی آنجا شد قبول نکرد و کفایت اینها از خدا ایستاد
 روزی میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالاکار از اصلاح من گذشته است شادانند و اینملک بقصد گری که نسبت
 گروهی احمد آباد است رفت و یکدیگر کسی از جانب اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن بر کشتگان را تسکین دادند هم
 صورت نسبت و بیست و هفت شعبان المعظم مظفر با کابلیان و مغلان مغلتن بدولت که دو ایزده گروهی احمد آباد است رسید
 و در همین صین اعتماد خان نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته با اتفاق برای بازگروانیدن شهاب الدین بگری فرستند
 و او را باین نوع نشلی دادند که برگشت سابق بدستور قدیم بجای گوی بازگزارند و ولکر و پید نقد نیز بسیار بدست و مغلتن
 شهر را بعد شیر خان ولد اعتماد خان و میر محمد مصوم بگری و جماعه گذاشتند تا آنکه از آنجا بیایند و لشکر ایشان را سامان دهند
 مظفر روز دیگر از آنجا روان شد و بعضی مجاوران سرگج که سه گروهی احمد آباد است از فرار است سلاطین با ضیبه خری طیب
 گرفته بطریق تفاول بر سر او نهاده تمینت بسطنت دادند و مرده از غیب شینده بشهر درآمد و چون دو امرای
 کینه فخله که این بیت حسب حال ایشان بود سه من مری من آن دو پیر مغلو کیم که هر دو در ادو مری خوب میباید
 بجام گسه و پاره دم شکسته مصرعه نه تن توانان دل شکیبانه بخت یاور عقل و کبر شباشب روان شده
 با جمعی که بعد و داز گری صبحی عثمان پور رسید مظفر به دشت و بیجا با اصفهای آراسته با استقبال برآمد و در یک
 درای احمد آباد استاده و در وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن با اعیان و بحبت دلاسان نوکران گریخته درسی
 فرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند چون آب از سر گذشت از مری اعتمادی نوکر فرصت
 آرائی نیافته حرکت المذبحی کرده و راه فرار پیوده بیلده پتن که نه واله باشد و چیل و پنج کرده از احمد آباد است بیکر رسید
 و اسباب اشیا را در و همگی بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و هم شریف نظام الدین
 مع سپاهیان محافظان را تمام با دوا اما کاری کرد که پیر طلق کردید و گریگان با جماعه دیگر امر که از چنور کوک
 رسیدند و بیکر از سوار سیکر قلعه پتن را گرفت کرده استقامت نمودند و مظفر ادبی سپاهی خود را خطای عالی داده و
 امیدوار ولایت ساخته منصب افرو و بنازم بقدرت خدا که اور دزی در ملازمت با و شاه سی رویه ما بهیانه و است
 و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیر خان فولادی که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سور شهر طلبید و از فلات
 بر آورده با چهار هزار سوار بسد پتن فرستاد و سرداران پتن زین الدین کینو برادر شهاب خان را نزد قطب الدین محمد خان
 فرستادند تا از آنجا جانب او و ازین جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را در میان بگری مظفر پیشستی نموده و با
 لشکر را پیشواز رفته و در پی وجود با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن کران سنگ آمال و سبک بار تقدیر کرد